

## -۲۷-

بنیاد افسانه

### شیرین و فرهاد

(«ناهید» و «تیر»)

انگیزه نوشتن گفتار حاضر، نوشته‌های دو تن از پژوهشگران در «گزارش میراث» (شماره‌های ۲۳-۲۴ و ۲۷-۲۸، سال ۱۳۸۷) است؛ هم از اینرو درصدد برآمدم که خاستگاه و بنیاد داستان «شیرین و فرهاد» را کاوش کنم، کاری که تاکنون در ایران صورت نبسته، و حقیقت امر همچنان در پرده‌ای ستبر از ابهامات مستور مانده است.

نخست به مدد مجلدات ششگانه فهرست مقالات فارسی (تألیف استاد ایرج افشار) گفتارهایی را بررسی کردم، که پیشتر نویسندگان ایرانی در این خصوص نوشته‌اند؛ اکثر همانا توصیف یا مطالعه تطبیقی منظومه نظامی است، مثلاً: گفتار ناصر عاملی به عنوان «مقایسه ویس و رامین و خسرو و شیرین» (در نامه فرهنگ (مشهد)، سال ۲/ دیماه ۱۳۳۱ - خرداد ۱۳۳۲...؛ مقاله مونیکا روشن ضمیر به عنوان «فرهاد، یکی از شاهان ناشناخته ساراکس» (در هفتمین کنگره تحقیقات ایرانی (۱۳۵۷)، ج ۴، ص ۱۴۴-۱۴۸...؛ مقاله کریم صادری به عنوان «مقایسه داستان خسرو و شیرین در اشعار فردوسی و نظامی» (در ادبستان، ش ۲۶ (بهمن ۱۳۷۰)، ص ۸۹-۹۱...؛ مقاله مصطفی قلی‌زاده به عنوان «مرگ گلشاه برگور ورقه و مرگ فرهاد» (در کیهان اندیشه، ش ۳۸ (آبان ۱۳۷۰)...) [باید بیفزایم که حسب روایت، یک شباهتی هم بین چگونگی مرگ «خسرو و شیرین» با مرگ «رومئو و ژولیت» شکسپیر وجود دارد] و جز اینها بیش از ۱۷ گفتار دیگر هم در این موضوعات و یا با همان عناوین که یاد کرده شد.

اما نویسندگان یا ایرانشناسان خارجی که تقریباً همه کتابشناسی‌ها و «اندکس»‌های (پیرسن) را واریسی کردم، اکثر، نویسنده‌های جمهوری آذربایجان (ازان) درباره آثار منظوم نظامی «گنجه‌ای» (در جزو مفاخرشان) داد سخن داده‌اند که باید یکسره از آنها چشم پوشید. از میان این دسته مقالات (خارجی) تنها سه عنوان نظرم را جلب کرد: «نگرشی درباره روایت خسرو و شیرین نظامی»، نوشته: ه. کرن (H. Krenn) در *W.Z.K.M.* (مجله وین برای اخبار مشرق‌زمین)، ش 53 (1956)، ص ۹۲-۹۶...؛ مقاله (ر. گلپکه) (R. Gelpke) به عنوان «عشق و جنون، موضوع غالب اشعار فارسی، چنان که از منظومه‌های نظامی برمی‌آید» (در) *Symbolon* (سالنامه نمادپژوهی)، ش 4 (1964)، ص ۱۰۵-۱۱۸...؛ مقاله (ا. زایا چکووسکی) (A. Zajackowski) «درباره رویدادی از خسرو و شیرین نظامی» (در) جشن‌نامه هانری ماسه / *Mélanges d'... H. Massé* (تهران، ۱۹۶۳، صص ۴۰۵-۴۱۶) <1> و «هربرت دودا» (H. W. Duda) که اثری مستقل به آلمانی درباره «فرهاد و شیرین» نوشته بوده است (پراگ / ۱۹۳۳).

□

اینک آنچه «تاریخی» است و بر طبق اسناد کمابیش واقعیت داشته، همان داستان خسرو پرویز ساسانی و همسر آرامی (شریانی) یا مسیحی خوزستانی‌اش «شیرین» بوده؛ و آن بخش از این داستان که یکسره داستان و فسانه است، همانا رویداد فرعی (Episode) و «دخیل» در آن یعنی حکایت «شیرین و فرهاد» ارمنی است که منشأ آن اساطیر الاولین می‌باشد، ربطی به «تاریخ» و وقایع عهده ساسانی ندارد، صرفاً از افزوده‌های «شاخ و برگ» حکیم نظامی گنجوی است، چنان که خود از جمله در آغاز می‌فرماید:

«بیاضش در گزارش نیست معروف	که در «بردع» سوادش بود موقوف
ز تاریخ کهنسالان آن بوم	مرا این گنجنامه گشت معلوم
کهنسالان این کشور که هستند	مرا بر شُقهٔ این شغل بستند» <sup>(۱)</sup> .

۱. کلیات خمسه (حکیم نظامی)، تهران، امیرکبیر، ۱۳۴۱، ص ۱۴۲.

### ۵. درآمد

شادروان استاد دکتر ذبیح‌الله صفا گفته است: حکیم جمال‌الدین ابومحمد نظامی گنجه‌ای (ح ۵۳۰-۶۱۴ ق) که مثنوی «خسرو و شیرین» را به سال ۵۷۶ ساخته است، این داستان از جمله حکایات اواخر عهد ساسانی بوده، که در کُتبی مانند *المحاسن والاضداد* جاحظ، *عُرر اخبار ملوک الفرس*، *شاهنامه فردوسی* آمده است. در این داستانها عشقبازی خسرو پرویز با شیرین کنیزک ارمنی، از عهد هرمز آغاز شده، و همین کنیزک است که بعدها از زنان مشهور حرمسرای خسرو گردید. لیکن در *خسرو و شیرین* نظامی، شیرین شاهزاده ارمنی است، گویا این داستان بعد از قرن چهارم تا دوره نظامی توسعه و تغییراتی یافته و با صورتی که در منظومه می‌بینیم به نظامی رسیده باشد<sup>(۱)</sup>. هم از مورخان قدیم، ابومنصور ثعالبی در خصوص «داستان شیرین» گوید که پرویز در روزگار نوجوانی بدو عشق می‌ورزید...، تا آن که با وی تزویج کرد...، کاخی زرین برای او ویژه ساخت...؛ آنگاه پس از درگذشت مریم دختر قیصر، سوگلی حرم او شد، و چون خسرو پرویز به دست شیرویه کشته شد، او پس از انفاق اموال خویش، در گورگاه خسرو خود را به زهر کشت<sup>(۲)</sup>.

استاد تئودور نولدکه بر طبق روایات شرقی و یونانی می‌افزاید که «شیرین» مسیحی بوده است، چنان که تئوفیلاکتوس (۵/۱۳) می‌گوید که وی (Chirén) زن خسرو پرویز از نژاد رومی بوده؛ اما نه تنها نام پارسی شیرین بلکه خبر صریح «سبئوس» (Sebéos) که او از خوزستان بوده، و این که فردوسی نیز او را از مردم ایران دانسته، مخالف قول مذکور است. نام شیرین بجز در نام این زن در نامهای دیگر مردم مناطق غربی شاهنشاهی ایران نیز دیده می‌شود، چنان که «شیرین مقدس» در *کارنامه قدیسان* (هیجدهم ماه مه سال ۵۵۹ مسیحی) یاد گردیده، و جز اینها<sup>(۳)</sup>. استاد کریستن سن هم ضمن تأیید قول «سبئوس» که اصل شیرین از خوزستان بوده، می‌افزاید که از زمان بسیار قدیم افسانه‌هایی در باب معاشقه خسرو با شیرین نوشته‌اند، ظاهراً قبل از سقوط دولت

۱. تاریخ ادبیات ایران، ج ۲، ص ۸۰۲.

۲. تاریخ غرالسیر، طبع زوتنبرگ، پاریس، ۱۹۰۰/ طهران، ۱۹۶۳، صص 691، 692، 694، 729.

۳. تاریخ ایرانیان و عربها (در زمان ساسانیان)، ترجمه دکتر زریاب‌خوئی، تهران، ۱۳۵۸، ص ۴۷۵.

ساسانی هم، یک یا چند رُمان عامیانه راجع به این مطلب وجود داشته است، و پاره‌های آن رُمان را در بعضی از متون عربی و فارسی «خودای نامگ» وارد کرده‌اند. بلعمی، قصه معاشقه «فرهاد / Frahādh» و شیرین را آورده و گوید: «فرهاد فریفته این زن شد...». قصه فرهاد و شیرین و خسرو و شیرین موضوع بسی از منظومات عشقی و حماسی ایران شده است.<sup>(۱)</sup> سرانجام، روانشاد استاد سعید نفیسی گوید: «... مسلم است که شیرین ملکه معروف، یکی از زنان خسرو پرویز، از نصارای آرامی بوده، و این که در اسناد دوره اسلامی او را «ارمنی» دانسته‌اند، تحریف «آرامی» است؛ ولی ارمنی بودن شیرین از روایت موسی خورنی (تاریخنگار ارمنی) سرچشمه گرفته است»<sup>(۲)</sup>.

□ □

اینک باز رویم بر سر نگره خویش که اسم «شیرین» (Shirin) وجهی است فرگشته از: شِیرِم Sheirēm، که در زبان‌های باستان شرق میانه، به صورتهای: شمیرم / shemirem → سیمبر / شیمبر / شیمبل (Shimbar) → شیبیارو / shibarru → شوبلیا / Shubalya → شوَلیا / Shualiya → شوملیا / Shumaliya → شیملیا / Shimaliya → شوگورا / Shugurra ← سومالی / سومالا / Sumāla ← سمیرامیس / Semiramis ← سامورامات / Sammuramat ← سیموروم / سمیرم / سیمره ← سمیران / شمیران / شمیرم و شیرین تداول داشته و هنوز هم دارد. خود حکیم نظامی وجه کهن اسم «شیرین» (و حتی معنای آن) را در این بیت فراموده است:

«شمیرا» نام دارد آن جهانگیر «شمیرا» را «مِهین بانو» ست تفسیر

[کلیات خمسه، ص ۱۵۵]

### ۱. شوملیا کاسیایی

اما صورت اصلی باستانی «شوملیا» نامخدایا درستترِ الاله - به اصطلاح «ایزدبانو» - ی اقوام کاسیایی / کاسیتی (ماقبل مادی) به معنای «بانوی کوهستان‌های درخشان که بر

۱. ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی، چاپ ۲، ص ۴۹۷-۴۹۸.

۲. تاریخ اجتماعی ایران، دانشگاه تهران، ج ۲، ص ۲۹.

چکادها نشیند»<sup>(۱)</sup>، یا هم به قول نظامی «مهین بانو» ی شکوهمند کوهها که بر سرچشمه آبها نشسته است<sup>(۲)</sup>. این الهه کاسیایی (شوملیا) با الهه عشق «اینانا/ Inanna» سومری «ملکه آسمان»، و با الهه معروف «ایشتار/ Ishtar» آکادی/ بابلی<sup>(۳)</sup> (ایستار/ ایستر/ استر/ استار/ ستاره) و با الهه «سمیرامیس» آشوری<sup>(۴)</sup> (سامورامات) و با الهه مشهور «آرتمیس/ Artemis» یونانی («دیانا» رومی) و به ویژه با ایزدبانوی نامدار ایرانی «اناهیتا» (ناهید = «زهره» عربی) همانستی یافته است. چنانکه - و باید گفت نخستین نویسنده ایرانی - محمد حسن خان اعتمادالسلطنه در وصف «آرته میتا/ آرتمیتا» (= شهر یا جایگاه «آرتمیس») گوید که اسم قدیم قصبه «ادرمید» است، و آن در ساحل جنوب شرقی دریاچه «وان» واقع شده؛ گویند «سمیرامیس» ملکه بابل بعد از فتح وان، این شهر را بنا کرد، و چون آب نداشت، نهری ساخته، از محلی بعید آب به اینجا آورد، اکنون آن نهر موجود و به اسم همان ملکه منسوب می‌باشد...؛ اما به عقیده بعضی «آرته متیا آسیریا» (یعنی شهر «آرتمیس» عراق) همان «قصر شیرین» است که مابین زهاب و خانقین می‌باشد<sup>(۵)</sup>.

آنگاه (پس از اعتمادالسلطنه) استاد دکتر باستانی پاریزی در اثر گرانقدر «خاتون هفت قلعه»، چنان که همه کتابخوانان نسل قدیم می‌دانند مراد از «خاتون» مزبور همانا الهه مشهور «اناهیتا» (ناهید) ایرانی است، که اسم آن ایزدبانوی نامدار در دوران اسلامی به صورتها و اشکال و وجوه مختلف بر بسیاری از اماکن ملی - مذهبی (از سرچشمه آبها گرفته تا مزارات و نیایشگاه‌های زنانه) و یا در ترانه‌ها و اشعار و قصه‌های مردمانه برجای مانده و زبازد است، در خصوص «شیرین» ارمنی و به قولی آسوری گوید که مناسبات خسرو پرویز با او چنان بود که بعدها وقتی سگه‌های خسرو را دیدند - که تصویر زنی بر پشت آن بود - تصور کردند آن عکس شیرین است، حال آن که حسب تحقیق دانشمندان

1. *History of early Iran* (G. Cameron), NewYork, 1968, pp. 90, 135.

2. *Kassiten Studien*, NewHaven (1954), N. Y., 1978, p. 117.

3. *The Sumerian ...* (S. N. Kramer), Chicago, 1963, p. 153.

4. *Ancient Mesopotamia* (Leo Oppenheim), Chicago, 1964, p. 104/ *The greatness that was BabyLon* (H. W. Sagges), London, 1962, p. 103.

۵. دُرُ التیجان فی تاریخ بنی الاشکان، به کوشش نعمت احمدی، تهران، اطلس، ۱۳۷۱، ص ۷۸۳.

آن تصویر متعلق به «آناهیتا» (ناهید) است. هم‌چنین، علاوه بر «قصر شیرین» به تحقیق مسلم است که «قصر اللصوص» کنگاور نیز پرستشگاه ناهید بوده، چنین موارد التباسی بین الاله آناهیتا و ملکه شیرین پیش آمده است. قلعه دختر و پُل دختر در خیرآباد بهبهان بر رودخانه‌ای است، که از جمله آن را «رود شیرین» و کمی پایینتر «نهر زهره» نامیده‌اند، چه شیرین و «زهره» هر دو از اسامی همان «دختر» یا «بغدخت» (= الاله) ناهید است.<sup>(۱)</sup> دکتر باستانی جزء اول آبادی‌های «بیدخت» (= ناهید) و «پیرام‌آباد» را از یک ستاک می‌داند: «بی» (بغ = خدا) لیکن در مورد «پیرام» باید گفت که آن دقیقاً وجهی از اسم «بهرام» است (در تلفظ عوامانه) و در اسامی آبادی‌های مزبور تقارب بین اختران «ناهید» (= زهره) و «بهرام» (= مریخ) پیداست.

در میان مستشرقان، تنها، ایرانشناس برجسته آلمانی «ویلهم آیلرس» (W. Eilers) رساله یا کتابی مستقل نوشته است به عنوان: «سمیرامیس» (پیدایش و بازتاب یک افسانه کهن شرقی)، وین، انتشارات آکادمی علوم (گزارشنامه شماره ۲۷۴)، ۱۹۷۱، ۸۱ ص + ۷ تصویر و یک نقشه) که طی آن، ضمن بیان اینهمانی «سمیرامیس» آشوری با «نانایه» سومری و «شوملیا» کاسیایی و «ایشتار» بابلی، صورت همخوان با «شیرین» را در افسانه «شیرین و فرهاد» نظامی بررسی کرده؛ و نیز اسامی امکان‌مربوط یا منسوب بدو را به طور وافی استقصاء نموده، مهم‌تر از همه این که برای نخستین بار هویت اُسطوری «فرهاد» کوهکن را با خدای حکمت و دانایی «نبو» (Nabu) یا همان «ا/انکی» (Enki) بابلی - یعنی «تیر» (= عطارد) دبیر فلک ایرانی آشکار و نمایان ساخته است.<sup>(۲)</sup>

اما قدیم‌ترین ذکر «شوملیا» کاسیایی ظاهراً در هزاره سوم (ق. م.) و در دوره سومری، به صورت «شوبیریلیا» (Shubirilia) خدای کوهستان سومری، در یکی از واپسین سرودهای «دموزی» (خدای شبان) یاد کرده شده است، این‌که خدای خورشید «اوتو/ Utu» (= مهر) می‌خواهد روحش را به سوی او (خود؟) ببرد.<sup>(۳)</sup> آنگاه، پادشاه بزرگ عیلام «شیلهاک اینشو شیناک» (۱۱۶۵-۱۱۵۱ ق. م.) در فتحنامه خود از «بیت نپ

۱. خاتون هفت قلعه، تهران، ۱۳۴۴، صص ۱۷۵، ۲۹۶-۲۹۸.

2. *Semiramis*, wien/ 1971, pp. 43-44, 52. 3. *The Sumerians* (Kramer), p. 159.

شوملیا (= خانه خدای شوملیا) یاد کرده است<sup>(۱)</sup>. هم‌چنین، دلیتزش (F. Delitzsch) در شرح لشکرکشی شلما نصر (دوم) آشوری (۱۰۳۱-۱۰۲۰ ق.م.) به سرزمین کاسیان (- لرستان) گوید که وی از «شوملیا - بعلت - شاده - آلتوتی - آ - شپیت» (= شوملیا ایزدبانوی درخشان کوهستان) یاد کرده، که او را می‌پرستیدند؛ نیز: شوملیا/ شیملیا (الاهه برف کوهها) که در سرزمین‌های «نامار/ نمری» (- کردستان) پرستیده می‌شد، او با خدای بزرگ کاسیان «شوقمونا/ Shuqamuna» پیوسته بود (یعنی با خدای کوهستان) و با الاهه «نانای» (Nanai) که همان «ایشتار» بابلی (= «ونوس» یونانی، «ناهید» ایرانی، «زهرة» عربی) است، انطباق یافته، چنان‌که آن را «ایشتر نانا» هم گفته‌اند<sup>(۲)</sup>. دیانا اشتاین (D. Stein) در مقاله «کاسیان» خود گوید که: «شوقمونا» و همسرش «شیملیا» هر دو خدایان کوهستان بودند، ضمناً کاسیان در اواخر سده ۱۴ ق.م یک معبد «اینانا/ Inanna» (نانای) در «اروک» بنا کردند<sup>(۳)</sup>.

البته نامجاهای «شیملیا» کاسیایی پیش از آن تاریخ هم در متون میخی کهن یاد گردیده، چنان‌که ران زادوک (R. Zadok) شهر یا کشور «سیموروم» [Simurum] را هم‌جوار با عیلام و مذکور در عهد بابلی قدیم (ح ۲۰۰۰ ق.م) بر نوشته است<sup>(۴)</sup>. برینکمان (J. A. Brinkman) هم «دور - سومولئل» (dur-sumulael) شهر نظامی کاسی‌نشین را نه چندان بدور از بابل (در شرق دجله) محلّ اصطبل‌های سلطنتی یاد نموده<sup>(۵)</sup>، که می‌توان «سومولئل» را با نامخدای کاسی «شوملیا» یکی دانست، بنابراین فرض آنجا «شهر شوملیا» بوده؛ و چنان‌که پیشتر هم «بیت شوملیا» (حدود عراق) یاد کرده شد، کمال بالکان (K. Balkan) گوید که آن‌جا حدود «حلوان» بوده است<sup>(۶)</sup>، که بی‌تردید همانا «قصر شیرین» پیشگفته با اسم یونانی «آرتمتیا» (= ناهید شهر) می‌باشد. اما کمال بالکان در شرح نامخدهای کاسیایی گوید که آنها با نامخدهای بابلی دارای

1. *History of early Iran* (Cameron), p. 117.
2. *Die Sprache der Kossaer ...*, Leipzig, 1884, pp. 33, 51, 53.
3. *The Oxford Ency. Archa. in the N. E.*, Vol. 3 (1997), p. 273.
4. *IRAN* (J. B. I. P. S.), vol. XXV (1987), P. 5.
5. *A Political history of Post-Kassite Babylonia*, Roma, 1968, P. 293.
6. *Kassiten Studien*, NewHaven (1954), N. Y., 1978, P. 92.

مشترکات‌اند، در عین حال بغستان جداگانه‌ای دارند؛ شماری از نامخداهای کاسیایی دارای منشأ هندواروپایی (هند و ژرمنی)‌اند، و شماری هم خاستگاه هندوایرانی دارند؛ اینها در جزء پیشوندی «شو» (Shu) مشترک هستند، مانند: شوگاب، شوگمنو، شوکانیا، شوایملیا، شیبارا، شوگورا، شوخور، و همچون «شوریاش» خدای هندی «سوریا» (Surya) پرستیده می‌شدند. کاسیان هنگام سیادت بر بابل (سده‌های ۱۲-۱۸ ق.م) بغستان سومری - بابلی را هم اتخاذ نموده، خصوصاً خدایان قدیمی «شوقمونا» و «شوملیا» را پذیرفتند، چه این دو در بابل معبد داشتند، از جمله در «رأس الشمرة» [که مراد «شمریا» است]. شوقمونا و شوملیا/ شیملیا ایزدان ارواح آبها (یکی مذکر و دیگری مؤنث) اصولاً در میان مردم زاگروس نشین پرستیده می‌شدند، اما باید دانست که اسم «شوملیا» کاسیایی نیست، بلکه آن را در میان زبانهای کهن دارای اصلی هندی می‌دانند، چه این شیملیا با «زیمه/ Zima» (= برف) در اسم کوهستان «هیمالیا/ Himālaya» هندی (= منزلگاه/ خانه برفها) مطابق است. وجوه دیگر این الهه هندوآریایی: سومالا/ سومالی (= دارای تاج گل زیبا) که جزء «مالا» (= چکاد/ ستیغ، <افسر> یک تعبیر هندی میانه است؛ و دیگر به صورت «شووثولا/ شوولیانی/ شوبلیا/ شوولا/ شوالیا» در متون هیتی بوغازکوی (ترکیه) آمده است. شوملیا/ شیملیا در زبان هوری با «ایشیپولا/ اوشپولا» و الهه «شووشکه» (Shawushka) [ایشتر - شووشکه] سنجش‌پذیر است؛ شوکانیا/ Shukaniya یک نام دیگر شوملیا در جزو ایزدان کاسی، با «سوکنایا» هندی - که به معنای «همان که دختر خداست» (= بنت الله/ «بغدخت» پهلوی) مطابق است [شاید که «سُکَئِنَه» عربی از همین اسم باشد] و با همان جزء مشترک «شو/ سو» در نامخدای هندی «سوکمانا/ سوکامنه/ سوگمونا» هم دیده می‌شود. خلاصه این که الهه شوملیا/ شیبارو/ شبیر/ سیمیر...، به معنای «بانوی درخشان کوهستان» و به عنوان الهه مادر اقوام کوهی/ کوه‌نشین در آسیای صغیر و میانرودان، ایران و هندوستان طی قرون و اعصار مورد پرستش می‌بود<sup>(۱)</sup>.

درباره جزء «شو» (Shu) بر سر اسم این الهه، که گذشت در نامخداهای اقوام مزبور

1. *ibid*, pp. 100, 101, 116, 117, 121./ *ANTHROPOS* ... (ar. Jaritz), Freiburg, b. 52 (1957), pp. 857, 888, 889, 890.



مشترک است، به علاوه بر سر اسامی اشخاص هم به نحوی متعارفاً آمده، حتی به مثابت پساوند اسمی نیز کاربرد داشته؛ هرچند صاحب‌نظران برخی نگره‌ها فرانموده‌اند، و چنان که گذشت این اسم را در اصل «غیرکاسیایی» دانسته‌اند؛ ظاهراً حسب جمیع شواهد و قرائن برمی‌آید که جزء «-ŠU-» در دوران باستان مبین مفهوم کلی و عام «اله/الهه» (ایزد) در میان اقوام مزبور بوده است.<sup>(۱)</sup> <2>. چه آن که در تجزیه اسم «شوملیا/شومریا» (šū-mal/r-ya) جزء میانی «مَل/مَر» در زبان هندو-کاسیایی به معنای «چکاد/ستیغ‌کوه» است، و جزء «ya» پساوند تأنیث، که بر روی هم به معنای قریب: «الهه کوهستان»، و در معنای بعید: ایزدبانوی برفها <سرما> [در چکاد کوهها] است. باید دانست که اولاً در زبان هندی باستان «میرو/مرو» خود کوهی است جهانی که اسم دیگر آن «سومرو» (su-meru) بوده<sup>(۲)</sup>، (پیشتر هم گذشت که جزء «مالا/ملا» هندی به معنای «قله/تارک» است)، ثانیاً در زبان کاسیایی شواهد آن در زبان‌های طبری و لری هم «مَر/ marr» (شکاف کوه، غار) و «کمر» در اضافه عطفی و تبعی: کوه و کمر [فرهنگ لری، ص ۱۱۷ و ۱۳۴] از جمله اسامی مظان ترکیب: گیلومر (= کوه گیلویه ممسنی)، سومار، خاشمار، نامار/نمری، ماریتی، مریوان و ملاوی؛ چنان‌که در زبانهای قفقازی هم «مِعر/ méer» (= کوه) که با معنای اوستایی «دماغه» تطابق نمی‌یابد، بلکه با آشکال «مِعل/ méel» (= برآمدگی، دماغه) مانند «مَمَلّا/ mammalla» (سینه/سینگی) و در زبان آلبانی هم «مَل/ mal» (= کوه/بلندی) است<sup>(۳)</sup>. اما جزء «شو» (= ایزد) در مقام پسوندی بهترین شاهد همانا نامخدای مشهور کاسیایی «کاشو/کشو Kash+shu ←» (خدای آسمان) است، که نامزند یا نامنژاد آن قوم هم هست: «کاش/کاس» (= آسمان آبی/مینو/مینا) + «شو» (اله) که خدای بزرگ و برین ایشان بوده است.

## ۲. سمیرامیس آشوری

پیشتر گذشت که یکی از وجوه اسمی «شوملیا/شومریا» همین تلفظ مشهور یونانی آن

۱. رش: تعلیقات الآثار الباقیه (طبع اذکائی)، ص ۵۴۲.

۲. رش: رساله «قبه الارض ایرانی» (در) ماتیکان علمی (اذکائی)، ص ۱۲۷-۱۲۸.

3. CAUCASICA (her. von A. Dirr), Fasc. 3, Leipzig, 1926, pp. 1, 2, 5, 6.

«سمیرامیس» است که در عهد نوآشوری «سامورامات» گفته می‌شد، و در عهد متأخر هم «شمیرام / سمیرام، شمیران / سمیرا / سامرا...» بازخوانده شده است. دلیل بر آن که نامشهر «سامرا» (در عراق) از همین نام فراجسته، قول استاد ابوریحان بیرونی است، یگانه دانشمند ایرانی که با اشراف کامل بر متون یونانی - سریانی تواریخ عهد باستان، اطلاعات و اخبار بدیع و ثمین بدست می‌دهد، از جمله در «تسمیه ملوک آثور (= آسور / آشور) و هم اهل الموصل»، پس از ذکر «نینوس» (Ninos) بانی شهر نینوا می‌فرماید: «همسرش اشمعرم (شمیرام / Shem'iram) هم بانی سامرای کهن بود، که در سمت غربی «سُرْمَنْ رَای» واقع است<sup>(۱)</sup>.

باید گفت که نخستین ذکر این شهبانوی آشوری در تواریخ یونان باستان، هم در تاریخ هرودوت (ح ۴۹۰-۴۲۵ ق.م) آمده است، که می‌گوید (کتاب یکم، بند ۱۸۴): بسیاری از فرمانروایان در شهر بابل عمارتها کرده‌اند و معبدها آراسته‌اند، از جمله قدیماً ملکه سمیرامیس (Semiramis) معروف است، که در هامونۀ بابل «رود» را مهار کرد...؛ (کتاب سوم، بند ۱۵۵) و دروازه سمیرامیس که هم بدو منسوب است...<sup>(۲)</sup>. اما بر طبق نویکنده‌های میخی (آشوری) شخصیت حقیقی و تاریخی ملکه «سامورامات / Sammu-ramat» (سمیرامیس) که احتمالاً یک شاهزاده خانم بابلی بود، چنین گزارش شده است که پس از وفات همسرش «شمشی اداد (پنجم)» (Shamshi-Adad V ۸۲۳-۸۱۱ ق.م) زمام امور پادشاهی را به نیابت از پسرش «اداد نیراری (سوم)» (Adad-Nirari III ۷۸۳-۸۱۰ ق.م) بدست گرفت؛ لقب «ملکه» در بابل فقط برای «الاه»ها بکار می‌رفت، لیکن این عنوان و اسم (ملکه سمیرامیس) بر آثار وی و فرزنداناش استمرار یافت<sup>(۳)</sup>؛ چنان که کاهن یونانی تبار بابلی «بروسوس / Berossus» بیتینیایی (ح ۲۹۰ ق.م) در تاریخ بابل خود، فهرست شاهان بابل و آشور را (حدود ۵۲۶ سال) تحت عنوان «سلالۀ سمیرامیس» یاد کرده است<sup>(۴)</sup>.

۱. الآثار الباقیه، طبع اذکائی، ص ۹۴ / تعلیقات، ص ۵۳۱-۵۳۴.

2. *The Persian wars*, tr. by G. Rawlinson, NewYork, 1942, pp. 99, 286.

3. *Ancient Mesopotamia* (Oppenheim), p. 104. / *The greatness...* (Saggs), p. 103.

4. *Die Sprache der Kossaer* (Delitzsch), p. 62.

این زن غیرعادی که کارهای بس نمایان بدو نسبت یافته است، مانند بنای بابل و فتح مصر و هندوستان و جز اینها، تمام اعمال و اقدار پادشاهان پیشین و پس از او در وجودش خلاصه شده، اسم وی همچون نماد شکوه و عظمت میانرودان نامبردار گردیده است<sup>(۱)</sup>. در حقیقت، شهبانوی پرآوازه سمیرامیس همانا ایزد بانوی ناماور عهد باستان «شوملیا/ شیملیا» بانوی شکوهمند کوهها فراز نشسته بر سر چشمه آبها در بغستان اقوام «کاسی/ کاشو» باشد. ملاحظه شد که داستان «شومریا/ سمیرم» الاله کوهستان زاگروس بسیار مفصل است، و چنان که گذشت، نام وی از کلمه غیر سامی «هیمالیا» فراجسته (که اسم کوهستان مشهور هندوستان باشد) و نامجاهای بسیاری گذشته از نام زنان بر اسم آن الاله کوهها و آبها نهاده آمده است، مانند: سمیرم، شمیران، سیمیریا، شیبارو، سمیرا، شیرین (در قصر شیرین) و جز اینها که باید افزود نام شهربانو «همای» هخامنشی و بل ایزد بانوی «هومایه» نیز از نام «شوملیا/ سومریا/ هومایا» فرآمده، با الاله «نانایه» (ننه) و «ایشتر» (استر) بابلی و ایزدبانوی آبان ایرانی «ناهیستا» (ناهید) اینهمانی یافته است<sup>(۲)</sup>. اما ملکه «سمورامات» آشوری نام یافته از آن ایزدبانو، گذشته از کارهای افسانه‌ای منسوب به او - که ذیلاً یاد کرده می‌شود، بر طبق اسناد تاریخی در زمان وی (سده ۹ ق.م) سپاهیان آشور دستکم هشت بار به سرزمین‌های ماننایی و مادان تاخت و تاز کردند، همانا که تمام تجاوزات چند صد ساله آشوری به سرزمین مادها، در ذهن ایشان، با نام و سیمای افسانه‌ای سمیرامیس پیوند خورده<sup>(۳)</sup>، بسا که بر حسب روایات ایرانی «آشور» خود در افسانه «ضحاک» تازی تجسم یافته است<sup>(۴)</sup>.

□

در تخیل و التباس تصوّر اساطیری الاله «سمیرامیس» (شوملیا) با شخصیت تاریخی ملکه «سامورامات» (سمیرامیس) آشوری، منبع اصلی همانا کتاب کتزیاس / Ktesias کنیدوسی پزشک نامدار اردشیر دوم هخامنشی (۴۰۴-۳۵۸ ق.م) است، که تاریخ آشور و

1. *Ancient Iraq* (G. Roux), G. B., 1964, p. 273.

2. *Semiramis* (W. Eilers), pp. 25, 29 ff.

۳. تاریخ ماد (دیاکونوف)، ترجمه کریم کشاورز، تهران، ۱۳۴۵، ص ۲۱۳-۲۱۵، ۲۲۳ و ۲۲۵.

۴. همدان‌نامه (اذکائی)، ۱۳۸۰، ص ۲۴-۲۵.

ایران باستان را حسب روایات منقول در آن زمان نوشته؛ از جمله «نینوس پادشاه آشور و زنش سمیرامیس» را همعصر با زردشت پادشاه بلخ یاد کرده، که به سرزمین ماد لشکرکشی می‌کنند و سراسر ایران و کشورهای آسیا را می‌گشایند. قصد کنزیاس از نقل چنان روایت سامی (آشوری) دگرسازی شخصیت تاریخی پادشاه ناماور ماد «هووخشتره» فاتح نینوی و ساقط کننده دولت تجاوز پیشه آشور، آن هم در قالب بدلی «زردشت» پادشاه بلخ است؛ در این خصوص بهترین جستار جامع و محققانه انتقادی، از آن شادروان استاد پوردوود است، که هم بایستی بدان رجوع کرد<sup>(۱)</sup>. اما کتاب کنزیاس (تاریخ آشور) وی بر نمانده، خلاصه آن را مورخ رومی دیودور سیسیلی (ح ۹۰-۳۰ ق.م) در اثر معروف خویش (کتابخانه تاریخی) آورده، که اینک ما برخی از فقرات مربوط به «آبراهه» سازی سمیرامیس [ملکه آنها] را از «کتاب دوم» او به نقل می‌آوریم، تا بنیان اسطوری آبراهه سازی «فرهاد» کوهکن برای «شیرین» ارمنی نموده آید:

(ک ۲، ۴): نینوس <۳> پادشاه آشور با سمیرامیس در باکتریان (بلخ) تزویج کرد؛ (بند ۶) و این که در زبان سوری نام سمیرامیس به معنای «کبوتر» است؛ (بند ۷) و نینوس هنگام مرگ، همسرش سمیرامیس را فرمانروای امپراتوری کرد، پس وی شهر بابل را ساخت؛ (بندهای ۸ و ۹) بیشتر کارهای او مربوط به امور آب (در اطراف دجله و فرات) و ساختن آبراهه‌ها و روان ساختن آنها از سرچشمه‌ها و مانند اینها یاد گردیده...؛ (بند ۱۱) که مهم است، گوید دجله و فرات که معروفترین رودخانه‌های آسیا هستند از کوههای ارمنستان سرچشمه می‌گیرند، سمیرامیس از کوههای ارمنستان تخته سنگی به طول ۳۰ و پهنای ۲۵ پا برآورد و آن را تراش داد و به بابل برد و در خیابان آنجا برافراشت...؛ (بند ۱۳) سمیرامیس پس از آن که ساخت این بناها را به پایان برد، پیشاپیش با سپاهی عظیم به لشکرکشی علیه مادها مبادرت ورزید، وی پس از رسیدن به مقابل کوه «بغستان» (بهستان/ بیستون) اردوی خویش بر پا کرد، و در آنجا بوستانی ساخت که محیط آن ۱۲ استاد (= ۲ کیلومتر) بود، این بوستان در جلگه‌ای واقع است، و چشمه بزرگی در آن جاری بود که آب کشتزارها را تأمین می‌کرد، کوه بغستان که وقف «ژوپیتر» (= ژئوس = اهرمزد // مشتری) است با صخره‌های شیب‌داری - که به طور عمودی تراشیده شده‌اند و به بلندی ۱۷ استاد (= ۲۸۵ متر) هستند یک طرف آن بوستان را دربر می‌گیرند، سمیرامیس پای این صخره‌ها را تراشید و سنگ نگاره‌اش را - که صد نگهبان آن را دربر

۱. یسنا (جزوی از نامه اوستا)، ج ۱، تهران، ابن سینا، ۱۳۴۰، ص ۸۱-۹۱.

گرفته بودند - نقر کرد. [- یعنی همان «کتیبه‌ها و نقوش» بیستون داریوش هخامنشی] و روی این صخره‌ها با خط سوری (- یعنی کتابت میخی) سنگ نیسته‌ای نقر کرد که مضمون آن چنین بود: سمیرامیس با انباشتن ساز و برگ‌های سپاه، از آنها به عنوان نردبانی برای بالا رفتن از جلگه تا قلّه کوه بهره گرفت.

«وی آنگاه به سوی اکباتان (همدان) قدم در راه گذارد، و به پای کوه زرکه (Zarakée) رسید، این کوه بزرگ پُر از پرتگاه‌ها و درّه‌هایی بود که عبور از آن مستلزم طی کردن راه پُرییچ و خم طولانی بود. سمیرامیس که بر آن بود تا در مسیر خویش بنائی جاودان برجای گذارد و نیز در کوتاه راهش مصرّ بود، صخره‌ها را از جای کنده، پرتگاه‌ها را پُر نمود و بدین سان جاده بسیار زیبایی ساخت که امروزه نیز نام این ملکه را بر خود دارد [یعنی: جاده سمیرامیس (جاده قصر شیرین) - جاده لاجورد (قدیم) - جاده ابریشم / شاهراه خراسان // شاهراه همدان - بابل / بغداد]. پس از ورود به اکباتان - شهری که در دشت واقع است - در آنجا سرایی شاهی بنا کرد، و با دقتی خاص به تمشیت امور این سرزمین پرداخت، و چون شهر فاقد آب بود و هیچ چشمه‌ای در همسایگی آن وجود نداشت، وی با مشقتی زیاد و هزینه‌ای سنگین، آب زلال و فراوان را در تمام منطقه جاری ساخت. در ۱۲ استادی (= ۲ کیلومتری) اطراف هگمتانه، کوهی به نام «ارونت» (الوند) واقع است که به طور عمودی تراشیده شده و دارای بلندی چشمگیری است، با اندازه‌گیری که از پای کوه تا قلّه آن به عمل آمده است، این کوه ۲۵ استاد ارتفاع دارد، در پشت آن دریاچه بزرگی است که به رودی راه دارد، وی پای کوه را سوراخ کرده، در آن کانالی به پهنای ۱۵ و عمق ۴۰ پا حفر کرد، این کانال برای هدایت آبهای دریاچه و رودخانه به درون شهر بکار گرفته شد؛ چنین بود کارهایی که سمیرامیس در ماد انجام داد».

دیودور در فرجام کار سمیرامیس (بند ۲۰) گوید که برخی افسانه‌پردازان آورده‌اند که وی به کبوتری تغییر شکل داد، و همراه با تعداد زیادی پرنده که در قصرش فرود آمده بودند به پرواز درآمد، از اینرو آشوریان سمیرامیس را جاودانه پنداشته، کبوتر را چونان خدایی می‌پرستیدند.<sup>(۱)</sup>

همروزگار با دیودور سیسیلی تاریخنگار (حدود ۲۰۰۰ سال پیش) جغرافی‌دان نامدار استرابون آماسی (ح ۶۴ ق م - ح ۲۴ م) نیز به نامجاهای منسوب به سمیرامیس اشارتهای نگرش‌پذیری دارد، که اجمالاً از این قرار است: (کتاب ۲، بند ۲۶) ...، دو رود دجله و فرات در جایی بهم نزدیک می‌شوند که بارو (-خاکریز) سمیرامیس نام دارد، یعنی چال

۱. ایران و شرق باستان (دیودور سیسیلی)، ترجمه: حمید بیخس شورکایی (و) اسماعیل سنگاری، تهران، انتشارات جامی، ۱۳۸۴، صص ۱۱۰-۱۲۵ و ۱۳۳.

نمرود که همان «دیوار مادی» معروف است. <4>. (ک ۲، ب ۳۱)... ممالک سمیرامیس و نینوس که هر دو به عنوان شاهان «سوری» (آشوری) معروف اند، باید گفت سمیرامیس «بابل» را ساخت که نینوس آنجا را اقامتگاه سلطنتی اش قرار داد، نینوس هم «نینوا» پایتختش را ساخت...؛ (کتاب ۱۱، فصل ۱۴، بند ۱۰) در شرح ارمنستان گوید که دجله پس از ترک خاک کردستان به طرف دیوار سمیرامیس روان می شود...؛ استرابون (کتاب ۱۲، فصل ۲، بند ۷) پرستشگاه الالهة «تیانا» (دیانا) [= آرتیمیس] را در «کیلکیه» آسیای صغیر («قره حصار» ترکیه) با اسم سمیرامیس مرتبط دانسته، گوید که آن معبد روی تپه موسوم بدو بنا شده است...؛ (۱۲، ۳، ۳۷): شهر «زلا» (Zela) هم در ناحیت پونتوس بر روی تپه سمیرامیس بنا شده، و آن شامل معبد «آنائیتس» (آناهیتا) ست، که ارمنیان او را می پرستیدند؛ باید گفت شهر «زلا» (واقع بر تپه سمیرامیس) نظر به آن که معبد خدایان ایرانی است، امروزه هم (سده یکم میلادی) توسط پرستاران ایرانی اداره می شود؛ با آن که رومیان ارمنستان ایران را جدا کردند، لیکن روحانیان «گالاتی» (= «غلاطیان» انجیل) همچنان در آنجا آیند و روند دارند. [استرابون در شرح هندوستان به لشکرکشی کوروش و سمیرامیس و اسکندر بدانجا اشاره کرده، همان طور که به نقل از دیودور سیسیلی گذشت؛ و سرانجام در وصف سمیرامیس گوید] (ک ۱۶، ف ۱، ب ۲): وقتی تاریخنگاران امپراتوری آشور می گویند که مادان به دست پارسان و آشوریان توسط مادان برانداخته شدند، مقصود ایشان نه آشوریانی بجز از آنهاست که قصرهای سلطنتی بابل و نینوا را بنا کردند؛ چه نینوس که نینوا را بنا کرد، یکی از همان آشوریان بود، زنش هم که جانشین او شد سمیرامیس بود که بابل را ساخت. اینها فرمانروایان و خداوندان آسیا بودند، کارهای بسیاری از سمیرامیس غیر از بناهای بابل در گستره این قاره سر زده، مانند: تپه ها و دیوارهایی که به اسم او خوانده شود (یعنی سدّها و بندآب ها و دیوار مادی) و قلعه ها، گذرگاه ها، آبراهه ها، جاده ها برای تسهیل عبور از کوهستانها، مجراهای متصل به رودخانه ها و دریاچه ها، شاهراه ها و پلها، و جز اینها.<sup>(۱)</sup>

□

اینک اگر تصوّر الالهة «شومریا/ شمیرام» باستانی (ایزد بانوی کوهستانها و سرچشمه

1. *The Geography* of STRABO, tr. by H. Hamilton & ..., London, 1854-1881, vol. I:124, 129; vol. II: 271, 281, 309-310; vol. III: 74-75, 122, 143.

آبها) که تمامی آن کارها و کارستان‌های صرفاً بشری به یاد و نام آن معبود زیبا و درخشان صورت می‌گرفته، دمی از همنام او ملکه سمیرامیس ستمکار آشوری جدا در ذهن انگاشته آید، اگر لمح‌های در مرز میان حقیقت و اسطوره درنگ شود، با امعان نظر انتقادی در وقعات تاریخی لابد هر عقل سلیمی بدین نتایج که سامونل ادی پس از تحقیق وسیع بدانها رسیده اذعان خواهد کرد:

«از آغاز قرن سوم (ق. م)...، روایت جدیدی از افسانه ملکه سمیرامیس انتشار می‌یابد؛ باید به خاطر داشت که سمیرامیس در تاریخ هرودوتوس، قهرمان داستان‌های ضد ایرانی بوده است...؛ چنان که مشهود است افسانه سمیرامیس با اقتباس عناصری از داستان شاه سارگون اکدی، و داستان پارسی کوروش بزرگ به وجود آمده...؛ داستان لشکرکشی‌های سمیرامیس اقتباس آشکار از کارنامه زندگی کوروش بزرگ و داریوش یکم هخامنشی است، زیرا داریوش مصر را سامان داده، و ناحیه غرب رود سند را فتح کرده بود...؛ سپس همان طور که در افسانه مزبور شخصیت سمیرامیس از روی شخصیت کوروش و داریوش ساخته شده بود، در افسانه پسینی نسخه بدل اسکندر مقدونی شد... (چه هر دو قهرمان ضد ایرانی شبیه هم به باکتریا لشکرکشی کرده و در آنجا ازدواج می‌کنند: سمیرامیس با نینوس، و اسکندر با روکسانه) و درباره آن اماکنی هم که مدعی‌اند به دست آن ملکه بنا گردیده، در حقیقت این طلبا خرابه‌های گلی جایگاه‌های بسیار قدیمی بودند که اصل و منشأ آنها از خاطر مردم فراموش شده بود...»<sup>(۱)</sup>

باری، افسانه سمیرامیس که در روایات یونانی صرفاً جنبه ضد ایرانی دارد، ظاهراً در دوره هلنیگری هم بمانند افسانه «بخت النصر» منشأ بابلی یافته است. علاوه بر این که داستان لشکرکشی‌های سمیرامیس به سرزمین‌های دوردست، آشکارا از کارنامه کوروش بزرگ و داریوش یکم اقتباس شده، نگارکننده‌های پیروزمندان کوه بغستان (بیستون) هم از آن داریوش هخامنشی است. هم‌چنین، آبراهه‌ای که از کوه الوند به شهر اکباتان کشیده شد (و نظایر آن در جاهای مختلف که به سمیرامیس نسبت یافته) و یا «جاده شاهی» بسیار معروف هخامنشی خود همانا حاکی از واقع تاریخی مشهور است که شاهان پارسی در امر کاریزکشی و روش‌های آبیاری در سراسر کشور خویش اهتمام بلیغ مبذول داشته‌اند<sup>(۲)</sup>.

### ۳. شیرین ارمنی

۱. آیین شهریاری در شرق، ترجمه فریدون بدره‌ای، تهران، ۱۳۴۷، صص ۱۹۷-۱۹۸، ۲۰۰-۲۰۱.

۲. همدان‌نامه (اذکائی)، ص ۲۵.

آیلرس بر این عقیده است که اسم شهبانو «سمورامات / سمیرامیس» آشوری، مرکب از دو جزء «سمورا / سمیرا» (شوملیا) و «مات» که در بابلی به مفهوم «بانو» یا «مادر» است (چنان‌که «امِت» در معنای «بی‌بی» باشد). اما پساوند «متی» یا «وتی» از جزء تأنیث هندوایرانی آمده، مانند: «ستیاوتی...» [که بایستی «سپندارمتی» اوستایی را هم یاد می‌کرد] ولیکن سرپرسی سایکس اصل «سمیرامیس» را همان «سمی راما» هندویی دانسته است؛ و باید گفت که اصل هندوایرانی آن از اینجاست که «سمورامات» یک افسانهٔ ارمنی - اورارتویی است؛ چه همین اسم سمیرامیس در افسانهٔ ارمنی «شیرین و فرهاد» دخیل در منظومهٔ «خسرو و شیرین» نظامی گنجوی آمده («شمیرا» نام دارد آن جهانگیر... یعنی در روایت «شیرین»، و بعدها در روایات دیگر مثل آن که به اسم «ملکهٔ آفاق» (آپاک / Apaq) [در حکایت «امیرارسلان» رومی] وارد شده است.<sup>(۱)</sup>

خود حکیم نظامی سواد متن منظومه را موجود در دارالملک «بردع» یاد نموده (که همان شهر «بردعه // پَرْتَوَه» اشکانی باشد در مرز اران و ارمنستان) و این که «شمیرا» (شیرین) زمستانها را در آنجا می‌گذرانده، تابستانها را در کوه «ارمن»... (چهار فصلش از این سان در شمارست / به هر فصلی هوائش اختیار است):

همه اقلیم «اران» تا به «ارمن» مقرر گشته بر فرمان آن زن  
هزارش قلعه بر کوه بلند است ..... (الخ)

[کلیات خمسه / ۱۵۴، ۱۵۵ و ۱۸۶]

بنیاد «گزارش» داستان که نظامی بدان اشارت کرده، ظاهراً بایستی روایتی از متن تاریخ ارمنستان موسی خورنی (سدهٔ ۷/۶ م) بوده باشد، چنان که شادروان استاد سعید نفیسی هم در شرح کلمهٔ «سمیرامیس» ملکهٔ آشور (و ساختمان شهر بابل و باغهای معلق منسوب بدو) گوید که نام دیگر وی را «سمیران دخت» ضبط کرده‌اند، پیداست که ترکیب از دورهٔ ساسانی است؛ شاید «شمیران / سمیران» و شباهت آن با نام ملکه سمیرامیس یادگار دوره‌ای بوده باشد که آریاییان ایرانی در مغرب با آسوریان همسایه شده‌اند. موسی خورنی مورخ معروف ارمنی (سدهٔ ۶ م) گوید که شهبانو «شمیرام» از آرات به سوی جنوب رفت، وی همان ملکه سمیرامیس آسوری است، که چون به کنار

1. *Semiramis*, pp. 35, 45, 48.



دریاچه‌ای از آب شور رسید، تپه‌ای باریک و دراز دید که در مشرق آن کوهی بود، از دامنه آن رودهایی با آب زلال روان بود...؛ پیداست که مراد از این ناحیه کوهستانی شهر «وان» در ارمنستان بر فراز دریاچه وان است. موسی خورنی می‌افزاید که: «شمیرام» فرمان داد تا کارگران راهی برای آن رود از دل کوه باز کنند... (الخ) که همین داستان کوهکنی و آبراهه‌سازی ملکه ارمنی و احداث باغ و بوستان‌هاست. بدیهی است که این داستان در میان مردم ارمنستان رواج داشته، موسی خورنی هم آن را (قرنها پیش از نظامی) روایت کرده؛ و چون ارمنستان با سرزمین آسور همسایه بوده، حاکی از رسیدن ایرانیان و ارمنیان به مرزهای آن کشور می‌باشد<sup>(۱)</sup>.

باری، چنان که مکرر گذشت، الاهی سمیرامیس (سمورامات) آشوری همان الاهی «ایشتار» بابلی است؛ و اگر در زبان آشوری از سمیرامیس به «کبوتر» تعبیر کرده‌اند، این پرنده خود حاکی از گذر زمان می‌باشد؛ لیکن کبوتر خود نماد الاهی ایشتار بوده، که مراد همانا «کبوتر حرم» الاهی است. روایات راجع به شهبانو سمیرامیس آشوری، چنان که آیلرس می‌گوید، مشابه و قابل مقایسه با همان حکایات مربوط به بلقیس ملکه سبا، کلثوپاترا مصری، هُمای «چهارزاد» در شاهنشاهی ایران باستان، «مهین بانو» ارمنستان که نامش در داستان حکیم نظامی «شیرین» (شمیرام) آمده، و همان ویژگی‌ها را داراست که «بانوی مدائن» در داستان خسرو و شیرین بدانها موصوف است<sup>(۲)</sup>. درباره نام «همای» که اسم پرنده مشهور نیکبختی (= همایون) و همچون شاهین مظهر «فرّه کیانی» ایرانیان بوده، در منظومه یادگار زریران (پهلوی) به صورت «هماگ» دختر کی ویشتاسپ، و در اسناد دوره اسلامی به تفاوت «همای، هُمانی، هُمانی» آمده است؛ و در داستانها گفته می‌شود که او «شمیران» دختر بهمن بود، که چون به پادشاهی رسید از پدر بارداشت... (الخ)<sup>(۳)</sup>.

در خصوص اینهمانی «هومایه / Humāya» (همای) اوستایی که در صورت عیلامی «اومایه / Umayā» و در تلفظ یونانی «آمی تیس // Amytes / Ametis» آمده، با «شوملیا»

۱. تاریخ اجتماعی ایران (در دوران پیش از تاریخ)، دانشگاه تهران، ۱۳۴۲، ص ۱۸۰-۱۸۲.

۲. Semiramis, pp. 38, 48, 69.

۳. تاریخ اجتماعی ایران (سعید نفیسی)، ص ۱۷۹.

کاسیایی ایزد بانوی کوهستان یا همان «شمیرام» (سمیرامیس) آشوری؛ و این که بر طبق اظهار مؤلفان قدیم: «همای... (او را) شمیران... نام بود»، باید گفت که اولاً وی دختر کیاگزار / Kyaxares (هوخشتره) پادشاه ماد (۶۲۴-۵۸۵ ق.م) و ثانیاً دختر آستیاگ / Astyages آخرین پادشاه ماد (۵۸۴-۵۴۹ ق.م) بود که نخست همسر اسپیتماس / Spitamās (زردشتی) و سپس زن کوروش بزرگ هخامنشی (۵۵۹-۵۲۹ ق.م) شد، ثالثاً «همای» (humai) دختر کی ویشتاسپ مذکور در *اوستا* (یشت ۱۳، بند ۱۳۹) خواهر اسفندیار در انطباق با «هومای و هومنه» دختر اردشیر هخامنشی که «خُمای» و «خمانی» نیز گفته‌اند، سی سال پادشاهی کرد و ابنیه و بلاد چندی موسوم یا منسوب به اوست، مانند قریه «خمانیه» بر کنار دجله و جز اینها، علی‌الخصوص این که به روایتی او «همدان» را بنا کرده است...

البته همای «چهرزاد» (Chehrāzād) ظاهراً یعنی: «شریف النسب» [ایشتار / چیتره‌زاد] که دُخت بهمن یا زن اردشیر یاد گردیده (روایات ایرانی) در گزارش‌های یونانی به صورت «آمستریس / Amestris»، در شکل عیلامی «Umitra» و در *اوستا* «hamaestar» یا «hamisti» همان «Amoiastra» (همای استرا) به نظر ما «ایشتار» چهره (Amy=Homa+ Estra) [قس: «نانا ایشتر» پیشگفته] همسر خشایارشا می‌باشد (هرودوت، ۷، ۶۱) که مانند ملکه سمیرامیس آشوری آوازه آیینی یافته، بسا که «شهرزاد» هزار افسان ایرانی (= هزار و یک شب) هم اوست. بدین سان، تمام افسانه سمیرامیس (شمیران) تحت اسطوره «هومایه» مادی تقریرپذیر است، که در واقع خود با ایزدبانوی «شوملیا» کاسیایی اینهمانی می‌یابد؛ فلذا آبراهه‌سازی در الوند کوه یا بنیاد شهر همدان (به گفته «کتزیاس» کنیدوسی و «دیودور» سیسیلی) بر حسب زمان اسطوری طبعاً به اوایل استقرار کاسیان در آن منطقه برمی‌گردد، که لابد از هزاره سوم (ق.م) قدمت می‌یابد، آثار تمدن‌های ماقبل تاریخی در آن مکان هم مؤید این نظر است<sup>(۱)</sup>.

پیشتر، مکرر شد که شیرین / Shirin اصلاً وجهی است از «شیرم» (Sheirem) و «شمیرا» (سمیران) و این که «بیستون» کرمانشاه را منسوب به شیرین دانسته‌اند، یعنی کوه «جایگاه خدا» (= بغستان) که این مربوط به همان «دختر کوهستان» (شوملیا /

۱. رش: *همدان‌نامه* (پ. اذکائی)، صص ۲۵-۲۷.

شیملیا/ شمیریا) می‌شود. تازیان، الاهی کوهستان را «بنت الجبل» گفته‌اند، چنان که پسر کوهستان را «ابن الطود» نامیده‌اند (ذیلاً خواهد آمد که پسر کوهستان همان «فرهاد» کوهکن در افسانه است) و باید افزود که در مورد کوهک «بی بی شهربانو» (نزدیک ری) هم که آن را دختر یزدگرد ساسانی دانسته‌اند، در واقع همان «شهبانو» (شهربانو) الاهی کوهها و آبهاست<sup>(۱)</sup>. کلمه «سمیران» در نامهای جغرافیایی نیز بسیار آمده، از جمله همین ناحیت «سمیران» در شمال تهران، یا «سمیران» در ناحیه اردشیر خُره بر کنار خلیج فارس، و سمیران قدیم در ناحیه طارم، و سمیران که شهری در ارمنستان قدیم و قریه‌ای در نواحی مرو شاهجهان/ شاهجان بوده است<sup>(۲)</sup>. <5>

□

«حدیث خسرو و شیرین نهان نیست      وزان شیرین‌تر الحق داستان نیست

...

نه پنهان بر درستیش آشکار است      اثرهایی کز ایشان یادگار است  
اساس بیستون و شکل شب‌دیز      همیدون داستان کاخ پرویز  
هوسکاری آن فرهاد مسکین      نشان جوی شیر و قصر شیرین

...

به ده فرسنگ از «کرمانشهان» دور      نه از کرمانشهان بل از جهان دور

...

به کوهی کرد خسرو رهنمونش      که خواند هرکس اکنون بیستونش

[کلیات خمسه / ۱۴۲، ۱۸۵ و ۲۷۱]

...

\* کوه بیستون، وجهی است فرگشته از «بَغستان» (= بَغ + ستان) یعنی جایگاه خدایان، به اصطلاح یونانیان «پانتئون» (Pantheon) ولی درستتر همانا کوه «اولمپ» (Olymp) ایران در عهد باستان؛ قدیمترین ذکر آن - چنان که ما دریافته‌ایم - در سالنامه شلمانصر سوم آشوری (به سال ۸۳۶ ق.م.) و با اسم «بائیت ایلی» (بیت ایلی = خانه خدایان) یعنی «بغستان»، ناحیتی در مرز ایالت «آلی پی» (کرمانشاه کنونی) یاد گردیده است<sup>(۳)</sup>. پس از

1. *Semiramis* (W. Eilers), pp. 32, 48.

۲. تاریخ اجتماعی ایران (نفیسی)، ص ۱۸۰.

آن در کتاب «کتزیاس» یونانی (سده ۴ ق.م.) حسب نقل «دیودور» سیسیلی (سده ۱ ق.م.) چنان که پیشتر گذشت، هم به عنوان «بغستان» (بهیستان / بیستون) و در پیوند با اسم سمیرامیس آشوری مذکور است.

روانشاد استاد «مری بویس» (M. Boyce) تحت عنوان بیستون جایگاه مقدس مادان (در عهد سلوکیان) گوید که ظاهراً یونانیان نیز همراه با زردشتیان در آنجا مراسم عبادی انجام می دادند. این کوه بغستان که با اُبّهت در میان جلگه‌های مرکزی مادستان سر به فلک کشیده، نظر به اشیاء سفالی و برنزی که در اطراف آن به دست آمده، حاکی است که آدمیان حتی طی سالهای ۱۴۰۰-۱۵۰۰ (ق.م.) در آنجا می زیسته‌اند؛ و با توجه به نخستین آثار قوم مادی (سده‌های ۸ و ۷ ق.م.) می توان حدس زد که مادها بودند برای نخستین بار آن کوه و اطراف آن را با نام ایرانی بغستان زبانزد کردند؛ پارسیان هم که بعدها بر آنجا تسلط یافتند، محلّ مزبور را همچنان مقدس می دانستند، چه در جناح دیگر کوه میان شکافی ژرف، داریوش هخامنشی کتیبه بزرگ خود را حجاری می کند، تا شرح پیروزی‌های خود را که با مشیت «اهورامزدا» به دست آمده، در معرض دید خدایانی - که در آن بلندی‌ها می زیستند - بگذارد. شواهد فراوان در دست است که آن جایگاه مقدس در دوره‌های سلوکیان و پارتیان مورد توجه همگان بوده، وضعیتی که حتی تا اواخر دوره ساسانیان ادامه داشته است... [برای جزئیات امر اجرای مراسم عبادی در آنجا (- اولمپ ایران) به ویژه در دوره یونانی‌ها، باید به متن کتاب «بویس» رجوع کرد] و خلاصه این که «تکتیوس» هم کوه بیستون را با کوه سمبلوس (اسم باستانی آن [که همانا سمولیا / شوملیا / سمیروس است] یکی می داند، و افسانه‌ای درباره آن نقل می کند که ایزدان «بهرام» و «تیر» در آن دخیل هستند<sup>(۱)</sup>).

باری، در دوران اسلامی نیز از جمله طوسی همدانی (سده ۶ ق) گوید که «سمیرم / سمیران» کوهی است در قهستان (= ایالت جبال // ماد باستان) که بر آن صورتهاء بدیع

3. IRAN (J. B. I. P. S.), vol. V (1967), p. 14.

۱. تاریخ کیش زرتشت، ج ۳ (پس از اسکندر)، ترجمه همایون صنعتی‌زاده، تهران، انتشارات توس، ۱۳۷۵، ص ۱۱۴-۱۱۷.

کرده، و نشانهای زیبا، و فرماینده آن کسری ابرویز بود»<sup>(۱)</sup>. آیلرس می‌افزاید که کوه بیستون بر سر جاده سمیرامیس یا شاهراه خراسان از بغداد تا همدان، عربها آن را «سنّ شَمیرا» نامیده‌اند (زیرا «سنّ» به معنای دندان و کنگره‌های کوههاست) و نامجاهای «شیرین» (سمیران) چندی، گذشته از «قصر شیرین»، بر دامنه‌هایش به یادمان نهاده آمده است<sup>(۲)</sup>.

\*. قصر شیرین، که پیشتر، حسب ترتب زمانی، یاد کرده شد «بیت شوملیا» (= خانه الاهی شمیریا) طیّ قرنهای ۱۲ تا ۹/۱۰ (ق.م) نزدیک حلوان، همانجا که از بناهای سمیرامیس آشوری مذکور است، یعنی همان که یونانی‌ها «آرتمیتیا» (= شهر آرتمیس // ناهید شهر) نامیده‌اند، در واقع همین «قصر شیرین» بین زهاب و خانقین می‌باشد. کریستن سن (در تاریخ ساسانیان) می‌گوید که بالاتراز «دستگرد خسرو» در همان شاهراه نظامی بین خانقین و حلوان، خرابه قصر دیگری نمایان است، که در زندگی خسرو پرویز ظاهراً دارای تأثیری بوده است؛ آنجا را قصر شیرین می‌گویند، بنابر قصه‌های رایج - که ممکن است صحیح باشد - شیرین محبوبه پرویز در آنجا اقامت داشته است. در آنجا قلعه مربعی است موسوم به قلعه خسروی که چند برج دارد، و خندقی آن را احاطه کرده است...؛ کاخ مجلل در میان باغ وجود داشته، و عمارتی عظیم «چهاردروازه» که ظاهراً آتشگاه بوده است<sup>(۳)</sup>.

حکیم نظامی با اشاره به «قصر شیرین» که گوید ده فرسنگی از کرمانشهان بدور است، هوای منطقه را گرم و جای دلگیر (کز آن طفلی شود در هفته‌ای پیر) یاد کرده که معمار «بابلی» کار دیده: بدانجا رفت و آنجا کارگه ساخت/ به «دوزخ در» چنان قصری بپرداخت [کلیات خمسه / ۱۸۵]. باید گفت که در منطقه «جبال» ایران (زاگروس مرکزی) چند نامجای «دوزخ دره» وجود دارد، یکی نزدیک همدان هم اینک بر یال غربی الوند کوه، که ابن فقیه همدانی (به سال ۲۹۰ ه.ق) درباره آن گوید: «دلیل بر این که خسروان (ساسانی) به همدان در نمی‌آمده‌اند، با آن که بناهای ایشان از مدائن تا «آزمیدخت»

۱. عجایب المخلوقات، طبع دکتر منوچهر ستوده، ص ۱۳۱.

2. *Semiramis*, pp. 61, 65.

۳. ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی، چاپ ۲، ص ۴۷۶.

اسدآباد پیوسته بود، از گردنه آنجا عبور نمی‌کردند؛ چون خسرو پرویز به جایی رسید که بدان «دوزخ در» گویند (به عربی «باب جهنم» یا «کهف جهنم») گفت که رها کنید اینجا را، چه هیچ نیازی نداریم به شهری درآییم که دوزخ را به یاد می‌آورد»<sup>(۱)</sup>. فرهادمیرزا معتمدالدوله هم «دوزخ دره» را کوهی از کوهستان سالار کردستان یاد کرده [زنبیل، ص ۱۰۲] ولی آن که نظامی در منطقه «قصر شیرین» یاد نموده، گویا همان باشد که امروزه «پاطاق» (تنگ/گردنه پاطاق) گویند، مطابق با عقبه «حلوان» که زمانی دروازه آسیا نامیده می‌شد.

\* طاق بستان، دوغار کوچک کنده بر انتهای غربی کوه بیستون، واقع در ۸ کیلومتری شمال شرقی کرمانشاه بر سر سه راهی سنندج - کرمانشاه - همدان، متصل به آبادی به همین نام که آب آن از چشمه معروف به «سراب» طاق بستان تأمین می‌شود. باید گفت که از اواخر سده چهارم (میلادی) شاهان ساسانی دیگر زندگی در دشت‌های زیبای پیرامون کرمانشاهان را در کشور ماد باستان - که به پایتخت آنان در طیسفون (مدائن) نزدیکتر بود - بر اقامت در دره‌های دورافتاده فارس ترجیح دادند، نخست، اردشیر دوم (۳۷۹-۳۸۳ م) صحنه به تخت نشستن خود را بر سطح صخره آنجا نگارید، سپس شاهپور سوم (۳۸۳-۳۸۹ م) غار کوچکی در کنار «چشمه» احداث کرد، تا پس از شکار در آنجا برآساید. بعدها خسرو پرویز (۵۹۱-۶۲۸ م) در سمت چپ غار کهن، یک غار بزرگتر ساخت، تا قرینه اولی باشد و مجموع آنها چون دروازه سه گانه رومی بنماید؛ و آن طاقی است نیم دایره در مدخل غار به سبک درگاه کاخهای شاهی؛ چنان که پایه‌های طاق بر دو ستون قرار دارد، دیوارهای سه طرف غار با نقش برجسته پوشیده شده‌اند؛ پیکره عظیم خسرو پرویز سوار بر اسب مشهورش «شبدیز» در برابر دیوار عقبی غار نمایان است، پیکری که اعراب آن را یکی از عجایب هفتگانه جهان می‌دانستند. در سمت راست خسرو نگاره اهورامزدا است، و در طرف چپ نگاره الهه اناهید (آناهیتا) با سبوی آب در دست کنده شده است. [این همان نگاره است که مردم پنداشته‌اند تصویر شهبانو «شیرین» است]. تاریخ بنای یادمان «طاق بستان» یا ساخت شبستان خسرو پرویز میان سالهای ۶۱۱-۶۲۶ م برآورد شده است. اما معنای «غار بوستان» تعبیر غلطی است

۱. مختصرالبلدان، طبع دوخویه، لیدن / ۱۳۰۲ ق، ص ۲۲۹.

که اروپائیان از اسم «طاق بستان» نموده‌اند، اسم صحیح همانا طاق «وستان/وستام» بوده است، وجهی که فرگشته از نام «بسطام» (وستهم/گستهم) می‌باشد<sup>(۱)</sup>. پیداست که تعبیر نادرست «بوستان» از دیرباز، چنان که پیشتر در روایت دیودور سیسیلی گذشت، وجود داشته است که آن را در برابر چشمه «سراب» ساخته‌اند؛ چه این چشمه پرآب که از دل سنگ خارا می‌جوشد [همان به اصطلاح «جوی شیرین» کذائی] استخری بزرگ را لبریز می‌کند، که همه سرسبزی و طراوت شکارگاهی پهناور و بهشت آسا - نماد «پردیس» (فردوس) ایرانی - هم از آن پدید آمده است.

«اساس بیستون و شکل شبدیز      همیدون داستان کاخ پرویز  
هوسکاری آن فرهاد مسکین      نشان جوی شیر و قصر شیرین

...

همیلاگفت آبی بود روشن      روان گشته میان سبز گلشن  
جوان شیری برآمد تشنه ازراه      بدان چشمه دهن کرد ناگاه

...

به یک ماه از میان سنگ خارا      چو دریا کرد جویی آشکارا

[کلیات خمسه / ۱۴۲، ۲۱۱ و ۲۶۲] ...

اما «بسطام/بُستان» که طاق بیستون موسوم به اوست، از نامهای پارتی (پهلوی) است، که در شاهنامه به صورت «گُستهم» (دائی خسروپرویز) آمده [۷۴/۹] و سرگذشت این «بستام» در روایات با داستان بهرام چوبین پیوند بسیار نزدیک دارد، که شرح آن اینک از گزارش ما یکسره بدور است<sup>(۲)</sup>. هرچند که ابن شادی همدانی گفته است: «و در جمله خاصگان [پرویز] چون «شبذیز» آنک به کرمانشاهان صفت او بر نقش کردست، نزدیک دیهی که آن را بسطام خوانند [طاق و ستام/ بستان] و بسطام، گُستهم بود خال

۱. ایران در شرق باستان (هرتسفلد)، ترجمه همایون صنعتی‌زاده، تهران، ۱۳۸۱، صص ۲۱۷، ۳۱۲،

۳۳۱-۳۳۲، ۳۳۵، ۳۳۸ و ۳۶۰. / ایران در زمان ساسانیان (کریستن‌سن)، صص ۷۱، ۲۷۹-۲۸۱ و ۴۸۰.

۲. برای تفصیل امر می‌توان به «تاریخ ایرانیان و عربها» (تئودور نولدکه)، ترجمه دکتر زریاب خوئی، به ویژه در بخش ضمیمه (ش ۷- طغیان بستام)، صص ۷۲۱-۷۳۲ (و) خاندانهای حکومتگر ایران باستان

(میترا مهرآبادی)، تهران، ۱۳۷۲ (صص ۱۷۶-۱۸۱) رجوع کرد.

خسرو...»<sup>(۱)</sup>، این قول بدان معنا نیست که طاق بستان از ساخته‌های بسطام دائی معاند خسرو پرویز است؛ چه این که چند نامجای موسوم به «بسطام» (مانند «بسطام» شاهرود، زادگاه عارف کبیر بایزید بسطامی) و بیش از ده «بسطام» دیگر، نیز بیش از ده «بستان‌آباد» در پهنة ایرانزمین شناخته آمده است<sup>(۲)</sup>. خلاصه، بسطام یک نام مردانه ایرانی مهجور است، که در سده‌های گذشته به سبب قبول عام آن نامجاهای چندی پیدا کرده؛ احتمالاً فراجسته از «ویستخمه» ایرانی کهن است (به معنای «بس زورآور») که هیچ در نوپکنده‌ها نیامده، ولی در ارمنی به گونه «وستام» (→ وِیس تَخمه) و در یونانی «بستام» (→ هیستایخمس) و در فارسی نوین «گُستهم» (بُسطام) اسم شماری از اشخاص تاریخی بوده است<sup>(۳)</sup>.

باری، نگارکنده پایینی در ته غار (طاق بستان) پیکره خسرو پرویز مسلح و سوار بر اسب (شبدیز) که از حیث ظرافت و سلامت اندام و تناسب و حسن ترکیب شاهکار حجاری محسوب می‌شود، موافق با روایات مورخان قدیم (ابن فقیه، ابن حوقل، ابن شادی...) این صنعتها بر سنگ «کیطوس» کرد پسر «سنمار» رومی (هم آنک «سدیر» و «خورنق» کردست؛ و فرهاد سپهبد فرمودش با استادان دیگر، و چون پیرداخت به فرمان خسرو، بدان سرچشمه ایوان بود... (پس) سپاهان به فرهاد داد، و آنجا پرویز و شبدیز و شیرین و موبد و شکارگاه همه بجای است، نگاشته بر سنگی...»<sup>(۴)</sup>. هنرمند پیکرتراش نگارکنده‌های طاق بستان را، چنان که گذشت، کاتوس / Katos رومی یاد کرده‌اند، که برخی از ایرانشناسان این قول را تأیید نموده، اظهار داشته‌اند که اصول کلاسیک حجاری‌ها خود گواه بر کار استادان بیزانسی (رومی) است<sup>(۵)</sup>؛ ولی تنها ارنست هرتسفلد باستانشناس شهیر در این نگره تردید کلی ابراز نموده، گوید که با تدقیق در جزئیات این اثر، معلوم می‌شود که آفریننده آن «نقاش» (نگارگری) ایرانی بوده، نه یک مجسمه‌ساز

۱. *مجمل‌التواریخ و القصص*، طبع ملک الشعراء بهار، ۱۳۱۸، ص ۷۹.

۲. *فرهنگ آبادی‌ها...* (دکتر محمدحسین پاپلی یزدی)، مشهد، آستان قدس رضوی، ۱۳۶۷، ص ۱۰۱.

3. *Encyclopaedia Iranica*, vol. IV, fasc. 2, pp. 175-177.

۴. *مجمل‌التواریخ*، ص ۷۹. / *مختصرالبلدان*، ص ۲۱۴-۲۱۵. / *صورة الارض* (ترجمه)، ص ۱۰۳.

۵. *جغرافیای تاریخی ایران* (و. بارتولد)، ترجمه حمزه سردادور، ص ۲۰۷. / *ایران در زمان ساسانیان*

(کریستن سن)، ص ۴۸۳.



(یونانی) و در ضمن تصویر «زن» در کنار خسرو پرویز (که پندارند «شیرین» همسر اوست) همانا ایزد بانوی «آناهیتا» ست<sup>(۱)</sup>. در این تصویر ایزدبانوی آنها «آناهیتا» (ناهید) در طاق بستان بر کنار چشمه جوشان از دل کوه نگاریده است، جملگی اتفاق نظر دارند و خصوصاً کریستن سن می‌افزاید: «بدون شک آنجا یک زیارتگاه قدیمی وجود داشته، که در ازمنه مزدپرستی مخصوص ستایش آناهیتا بوده است»<sup>(۲)</sup>.

\*. معبد ناهید (-کاخ دزدان)، چند بار بدین نکته اشارت رفت که بر شاهراه خراسان (- جاده سمیرامیس) از بغداد تا همدان، آثار و یادمان‌های متعددی از ملکه آسمان - دختر کوهستان - الالهه آنها و چشمه‌های جوشان، با اسامی مختلف از عهد باستان (مانند: شوملیا، شیارو، شمیرام، سیمره، نانایه، ایشتار، هومایه، آرتمیس، شیرین و ناهید) برجای مانده است؛ حتی در ابتدای این راه، بغداد (= خدا آفرین) چنان که اعتمادالسلطنه گوید «شهر شیرین» نام داشته تا آن که خلیفه منصور عباسی آنجا را پایتخت خلافت ساخت<sup>(۳)</sup>؛ و در انتهای راه هم، همدان (= هگمتانه باستان) چنان که گذشت اصلاً ساخته «سمیرام» و یا همان شهبانو «هومایه» برگمان رفته، کاخ «پادانه» یا معبد آناهیتای آنجا هم از اوان عصر هخامنشی اشتهاری عالمگیر داشته است. شرح منازل این شاهراه غرب ایرانزمین را در عصر باستان، دو تن از مسافران یونانی نوشته‌اند، یکی ایزیدور خاراکسی (سده یکم ق.م.) در کتاب مشهور «منازل پارتی»<sup>(۴)</sup>، دیگر یک راهنامه رومی (سده سوم میلادی) که به اسم «پوتینگر» اوگسبورسکی (۱۴۶۵-۱۵۴۷ م) معروف است. اما در دوران اسلامی، علاوه بر جغرافیان یا مورخان نامدار (کلاسیک) یک سیاح شاعر مشهور به نام ابودلف مسعر بن مهلهل خزر جی (ن اس ۴ ق) در سفرنامه خود (به سال ۳۴۱ ه) به شرح آثار و منازل مزبور پرداخته است. لیکن حدود نیم قرن پیش از آن، شاعری متذوق به اسم «محمد بن احمد» و معروف به «ابن حاجب» (ن ۲ س ۳ ق) یک چکامه بلند «نونیه» در وصف آثار باستانی ایران - از

۱. ایران در شرق باستان، ص ۳۳۸.

۲. ایران در زمان ساسانیان، ص ۲۷۹.

۳. دُرُرُ التَّیجَان (فی تاریخ بنی الاشکان)، ص ۸۰۱.

۴. Parthian Stations، که همایون صنعتی آن را با عنوان «کاروانسراهای اشکانی» به فارسی ترجمه کرده (کرمان، شهریور ۱۳۸۱) ولی درست نیست، صحیح همانا «منازل» است.

مدائن تا همدان (مانند: ایوان کسری، طاق بستان، اسب شب‌دیز، شیر سنگی و...) سروده، که ابن فقیه همدانی و بعدها یاقوت حموی (سده ۶) قطعات و ابیاتی از آن را حَسَب مورد در جایجای کتابهای خود نقل کرده‌اند<sup>(۱)</sup>. از جمله آنها اینک ابیاتی چند که ابن حاجب در وصف «طاق بستان» و «دکان کسری» در خَطُّه کرمانشاهان سروده، موافق با ترجمه استاد محمدرضا حکیمی نقل می‌کند تا برداشت پیشینیان ما هم از آنها نموده آید:

«طاق بستان را در جهان همانندی نیست، در آن نقش‌هایی است: خسرو پرویز است و گرداگردش مرزبانان، در حالی که شیرین به آنان باده همی دهد، و پیری سالخورده زیر لب زمزمه همی کند. و بهرام گور است، حالی که ملوک حمیر در برابرش ایستاده‌اند، و شروین در آن میان، دستار بر سر، نشسته است.

....

آن هنگام که صورت شب‌دیز را با زعفران ساختند، چیزی نمانده بود که [تأئس را] بانگ کند. گویا خسرو بزرگ و شیرین، و سالخورده موبد موبدان، به عمد بر آنان عطر زعفران آگین پاشیده‌اند، و اکنون بدان صورت درآمده‌اند که گویی در پوششهای ارغوانی‌اند.

....

میان قناطر و دکان، ساختمان‌هایی است که بر همه بناها برتری دارد. گویند پادشاهان جهان، در کنار این دکان، در پیشگاه پرویز بن ساسان گرد آمده‌اند. و در قصر دزدان، بنایی شگفت و ستون‌هایی استوار افتاده است<sup>(۲)</sup>.

و اما قصر دزدان، که همانا «معبد ناهید» کنگاور بوده، ابودلف خزرچی پس از شرح «قصر شیرین» و باغ بهرام گور در برابر آن، و نقش تصویر پرویز بر اسب خود شب‌دیز (طاق بستان) و کوه بلند «سیمره» [سمیرام، یعنی بیستون] که نقش‌های بر آن را گویند «فرهاد حکیم» کشیده... سرانجام به وصف «قصر اللصوص» (= کاخ دزدان) پرداخته، و درباره شکوه و زیبایی بنای عجیب و عالی آن داد سخن داده است<sup>(۳)</sup>. این که چرا آنجا را

۱. نک: تاریخنگاران ایران (پ. اذکائی)، تهران، ۱۳۷۳، ج ۱، ص ۱۸-۲۰.

۲. مختصرالبلدان (ابن فقیه) طبع دوخویه، ص ۲۱۴-۲۱۷. / ترجمه فارسی (ح. مسعود)، تهران، ۱۳۴۹، ص ۳۲-۳۴.

۳. سفرنامه ابودلف در ایران (و. مینورسکی)، ترجمه ابوالفضل طباطبائی، تهران، ۱۳۴۲، ص ۵۸-۶۶.

قصر دزدان نامیده‌اند، داستانش را بایستی در کتاب «فتوح» عربها خواند؛ و اما گزارش ایزیدور خاراکسی (سده یکم ق.م.) پس از ذکر شهرهای «کرنند و کمبدنه» (کرمانشاهان) در مادستان پایین، از کوهپایه «بغستان» (= بیستون) و پیکره و ستون سمیرامیس یاد می‌کند؛ آنگاه در جزو مادستان بالا و ابتدای آنجا شهر کنگاور (Concobar) را برمی‌شمرد، که معبد «آرتمیس» (= آناهیتا) در آنجا واقع است؛ سپس با ذکر منازل «بازی گربن» (= باجگیران) و اقامتگاه سلطنتی «ادرپنه» (اسدآباد) به اکباتان (همدان) مادرشهر مادستان می‌رسد، که محل خزائن شاهی و باز معبد مقدس «آنائیتس» (آناهیتا) می‌باشد و گوید آنجا همواره زیارت کرده می‌شود<sup>(۱)</sup>.

راهنامه رومی «پوتینگریا» (سده سوم میلادی) هم پس از ذکر شهرهای مادستان بر شاهراه خراسان (و بیان فواصل آنها بنابر جغرافیای بطلمیوس قلوذی) و کوه بغستان (بیستون) و «داراکوه» (که بسیار جالب است اگر مقصود همان کوه نبشته‌های داریوش هخامنشی باشد)، جایگاه «بلیتراس» (Belitaras) یا «بلیتیس» (Belthis) - که بایستی «بیدسرخ» کنونی باشد - ظاهراً «بیغتس = بغدخت ← بیدخت» (یعنی الاله آناهیتا) و کنگاور را یاد کرده است<sup>(۲)</sup>. جالب توجه آن که در سده گذشته، عضدالملک قاجار در سفرنامه خود، معبد «ناهید» کنگاور را قلعه «شمرام» یاد نموده، که عروس «نمرود» بوده، سنگها و ستون‌های پراکنده دارد<sup>(۳)</sup>.

□ □

چنین نماید که این همه «ناهیدپرستی»، مشاهده و معابد «الاهه مادر» یا ایزدبانوی آبهای روان، بارآوری، زایایی و زیبایی، در نزد جوامع باستانی، امروزه اسباب تعجب و حیرت مردمان باشد؛ ولی اصلاً جای شگفتی نیست، این گونه تلقی‌های مردسالارانه و «مذکرآب» در جوامع پدرشاهی (= پاتریارکال) همواره چنین بوده است. اما مردم باستانی «ناهیدستای» به ویژه در جوامع به اصطلاح «مادرسالار» (= ماتریارکال) مشرق‌زمین، بدون ذره‌ای شائبه «فمینیسم» (= زن‌محوری) ریایی و دروغین رایج

1. *Parthian Stations* (tr. & com. by W. H.Schoff), Chicago, 1889, p. 7.

2. *Zur Historischen Topographie von Persien* (W. Tomaschek), 1972, pp. 151-152.

۳. سفرنامه عضدالملک....، تهران، ۱۳۷۰، ص ۴۹.

امروزی، صرفاً بر حسب سلوک عقلی - عینی بسیط «فلسفی» و «عرفان» ابتدایی خویش، به درستی و سادگی تمام دریافته بودند که علت کون و حیات یا خالق بالذات انواع جانداران و از جمله آدمیان، همین موجود مؤنث زیباست که انسانها در زبانهای گوناگون خود او را «زن» یا «مادر» نامیده‌اند. آری تصوّر و تلقی طبیعی ایشان بدون «پیشداوری»های مردانه مذهبی، دقیقاً آن بود که «خالق» حقیقی شان بعینه اوست (یعنی: خدا) و مردها فقط باید «عاشق» ستاینده‌اش باشند، و او را در امر «خلقت» نوع با اسباب توالد و تناسل یاری کنند.

مفهوم انتزاعی و لاهوتی ایزدبانوهای ملل عالم با تصدیق همین «تصوّر»، در قالب الفاظ و اسامی مختلف پدید آمده که پیشتر مکرّر یاد کرده شد. در ایرانزمین این «الاهه» جاوید هم از آغاز هزاره‌های تاریک پرستیده می‌شد، ظاهراً نخستین نامی که بر وی نهاده آمد همان «شوملیا» (هومالیا) بوده باشد، و - چنان که گذشت - در طی قرون و اعصار به «آپام نبات» (آبان) و «اناهیت» (ناهید) تغییر اسم یافت [رش: خاتون هفت قلعه دکتر باستانی پاریزی]. در هر شهر و روستا و بدون استثناء در هر دهکوره‌ای، بر فراز تپه‌ای یا شکاف و چکاد کوهی، در فرود درّه‌ها و نشیب رودها و بر کنار سرچشمه‌ها عموماً یک نامجای «زنانه» یا مزار و معبد «الاهه» پدید آمد. در آوان عصر هخامنشی که دین زردشتی مذهب رسمی کشور شد، خصوصاً چنان که یاد کرده‌اند از زمان اردشیر یکم (۴۶۵-۴۲۵ ق.م.) شمار معابد «اناهیتا» (ناهید) رو به فزونی نهاد که چندتای آنها نمونه‌وار بسیار معروف است (از جمله مال همدان که یاد کرده شد). این «ناهیدخانه»ها (= آرتمیتیا) در عهد پارتیان/ اشکانیان بیش از پیش رواج و رونق گرفت، چنان که از جمله معبد عظیم و جلیل «اناهیتا» در کنگاور مربوط بدان عصر می‌باشد. اما در دوره ساسانیان، یکی از علل و اسباب ناهیدپرستی خسروان، این که خود از بازماندگان مؤبدان آتشکده یا رؤسای معبد «اناهیته» در شهر استخر بوده‌اند؛ و مکرّر شد آن زنی که در نگارکنده طاق بستان با سبوی «آب» در کنار خسروپرویز ایستاده، همسرش شیرین خانم خوزستانی نیست، بل همانا الاهه «ناهید» بانوست که او را تبرک می‌کند. <6>.

هرچند که قبلاً به بعضی از اماکن یا معابد الاهه مزبور اشارت رفته، اینک محض تکمیل چندتایی دیگر هم حسب ترتیب مجازی یادآوری می‌کند:

- «نانا» (نانایه/نَنَه) الاهیة مادر از اسامی کاسیایی بوده، همین خود می‌رساند که این اسم اصل هندوایرانی داشته است.
- «ایشترنانا» کاسیان همان معبد «اینانا» (نانای) در «اوروک» سومری یاد گردیده (سده ۱۴ ق.م).
- «نینوا» شهر الاهیة نینوس است، پس از آن که «نینوس» آشوری به شاهی رسید، شهبانوی او سمیرامیس بابلی بر آنجا چیره شد [داستان کتزیاس].
- شهر «سیموروم» کاسیان (ح/ ۲۰۰۰ ق.م) همجوار با عیلام بوده است.
- از سالنامه سارگون اکدی برمی‌آید که وی به سرزمین سیموروم لشکر کشیده، که با حوضه علیای «زاب» کوچک بر حسب کتیبه شاه سیموروم (در دوره پسین سوم «اور») یا اوایل عهد عتیق بابل) اینهمانی یافته است<sup>(۱)</sup>. این سیموروم امروزه با «جبل حمیرین» در عراق انطباق می‌یابد [ایلرس / 30].
- بیت «شوملیا/ سیمیریا» در کردستان (سده ۱۲ ق.م) گویند همان «سوریکاش» می‌باشد که سارگون یاد کرده است.
- رأس الشمیره (شمیریا) بابل مذکور در سده ۱۷ ق.م).
- دور سومولث (= شهر شوملیا) کاسی‌نشین در شرق دجله.
- شهر «سامراء» در عراق (سده ۸ ق.م).
- نامجای «سمراء» در عربستان نزدیک مدینه [ایلرس / 65].
- «سیمبرا» (از وجوه «شوملیا») گویند همان «ارمنستان صغیر» بوده [دُرُرُ التَّیجَان / ۷۸۵] و این که شهر «وان» در ارمنستان قدیماً «شمیرامه گرد» نام داشته [ایلرس / 65] ظاهراً همان «آرتمیس» شهر، در ساحل جنوبی دریاچه وان و یا «شیرین شهر» بوده باشد.
- قصر شیرین بین حلوان و خانقین که شهر «شمیران» هم گفته‌اند.
- تخت شیرین، که همان «صحنه» (سخنه) بین کنگاور و بیستون است.
- قصر اللصوص (کنگاور) که همان معبد «آناهیتا» بوده است.
- معبدهای مشهور «آناهیتا» در استخر فارس، شوش خوزستان، همدان مادستان و در آذربایجان و اَران.

1. *Hurrians* (Wilhelm), 1994, p. 7.

- بی‌بی شهربانو (شهبانو) نزدیک شهر ری.
- معبد الاله «دیانا» در کیلیکیه آسیای صغیر (قره حصار ترکیه).
- معبد «آناهیتا» در ناحیت پونتوس (دریای سیاه) بر روی تپه سمیرامیس.
- معبد «آرتمیس» (= آناهیتا) در شهر افسوس آسیای صغیر.
- سمیران / شمیران (که «ن» آنها بدل از «م» در شمیرام است) برای وجه تسمیه آن به تعلیقه <5> رجوع شود؛ و در فرهنگ آبادی‌ها و مکان‌های مذهبی کشور (صص ۳۱۸، ۳۴۴ و ۳۵۴) بیش از ۳۵ نام‌جای «سمیران / سمیرم / شمیران» و «شیرین آباد، شیرین بلاغ، و...» فهرست شده است.
- «شمیران، حصنی به حدود جبل، در آن قلعه دو هزار و هشتصد سرا، آن را محمد بن مسافر داشت، و در آن گنجهای عظیم نهاده... [عجائب المخلوقات (طوسی)، ص ۳۴] و «شراخ» (سرماج) هم قصری است در دیه ابایوب از کهستان... با آبی روان و زنی که می‌رفت و طفلی در کنار داشت... (گویند برای خسرو پرویز ساخته آمده...) [همان/ ۲۳۷].
- شمیران، جایی است نزدیک به رودخانه سیروان (دیاله) - شمیرام میانه دیاله در شهرزور پشت قلعه شمیران، در کرکوک یک قلعه شمیران (در قره داغ کردستان)، شمیران نزدیک شهر هرات، و شمیران مرو شاهجهان.
- سمیروم / سمیران اسم قلعه سالاروند در دیلم (بنا به مقدسی)، کوه / چشمه شمیرام (بیستون)، سمیران در منطقه اسدآباد (در ناحیت چاردولی)، نام‌جای شمیران در شمال سنندج، نیز در نوبران (بین همدان و ساوه) کوشکک سمیران، و نام‌جای «سمیرامیس» که بین ساوه و قم نوشته‌اند.
- سمیرم «قمشه» یا شهرضا در جنوب اصفهان، کوهستان سومیروم / سمیرم در جاهای دیگر، کوه سمیرامیس در کرمان و نزدیک بلوچستان [ایلرس / 67] - که اینها همه به معنای «سردسیر» و «برفگیر» است (رش: تعلیقه <5>).
- شمیران طارم که مستوفی گوید با همان خورنق (= «خراق» نظامی) مطابق است، در حالی که خورنق هنوز خرابه‌های آن برجاست [همان / 63]. همان طور که نام‌جای «شیرین» با «شمیران» اینهمانی می‌یابد، صورتهای «خمای / همای / خمانی»

(آبادی‌هایی در ایران و عراق) هم با اصل کلمات «سُمیرا/ هومیلا» همانستی دارد [همان/ 60] (رش <5>).

#### ۴. فرهاد حکیم

در روایات فارسی او را با صفت‌های «استاد و مهندس و حکیم» یاد کرده‌اند، چنان‌که نظامی در «آغاز عشق فرهاد به شیرین» گوید:

«که هست اینجا مهندس مردی استاد/ جوانی نام او فرزانه فرهاد» [کلیات خمسه / ۲۶۰].  
ابن شادی همدانی او را «سپهبد» خسرو پرویز و «عاشق» شیرین همسرش یاد کرده، که به فرمان او استادان پیکرتراش ایوان خسرو را در سرچشمه بیستون برداختند، آنگاه خسرو (به پاداش) حکومت اصفهان را به فرهاد داد.<sup>(۱)</sup> ویلهلم آیلرس معانی «مهندسی و معماری و ساختمانگری» را در مفهوم لغوی کلمه «فرهاد» جستجو کرده<sup>(۲)</sup>، تا برای داستان کوهکنی و جوی‌کشی و آبراهه‌سازی او برحسب اسطوره سمیرامیس توجیهی بیابد. لیکن، چنان‌که فردیناندیوستی می‌گوید: «Phraates» فارسی کهن و پهلوی به معنای «هوشمند و بخرد»، و به همین گونه (فرهاد) همچون صفت «سخنور/ زبان‌آور» در دوره پارتیان بسیار تداول داشته است<sup>(۳)</sup>. بنیاد واژه‌شناسی ایرانی هم تلفظ یونانی آن را «Phraātes» در صورت ارمنی «Frahāt» و فارسی نو «Farhād» فراموده، می‌افزاید که صورت اوستایی آن «Fradhata» به معنای «بالیده و پیشرفته» است (اگر به معنای «فریاد: بالا رفتن صدا و دادخواستن» نباشد) و چنان‌که یوستی گوید این نام نخست در عهد پارتیان پدیدار شده است<sup>(۴)</sup>. بر روی هم، چنین نماید که اسم «فرهاد» هم از ستاک «فره‌یختن/ فرهاختن» آمده، و بر این پایه هم به معنای «فره‌یخته و فرزانه» باشد.

باری، دانسته است که بین داستانهای عاشقانه «ویس و رامین» فخرالدین اسعد گرگانی و «خسرو و شیرین» حکیم نظامی مطالعات تطبیقی صورت گرفته، که به نظر ما این گونه همسنجی‌ها تاکنون صرفاً به لحاظ ادبی و از جهت ارزیابی هنری این دو منظومه بوده

۱. مجمل‌التواریخ و القصص، ص ۷۹.

2. *Semiramis*, p. 49.

3. *Iranisches Namenbuch*, 1895/1963, p. 101.

4. *Grundriss der Iranischen Philologie*, B. I, ab. 2, pp. 44, 95, 192.

است. اما داستان ویس و رامین چنان که شادروان استاد مینورسکی پژوهیده است، در متن اصلی هم از حیث شکل و هم مضمون (نظر به زمینه‌های جغرافیایی روشن و معین و شخصیت‌های حقیقی آن) یک داستان پارسی (پهلوی) از عهد اشکانی است، چنان که عرصه وقوع حوادث در طی آن از خراسان شرقی تا مادستان یا دقیقتر از «مرو» تا «همدان» گسترده، به درستی خاندان «موبد» منیکان مروی (منیژکان ← بیژنکان) نماینده خاندان گودرزبان مشرق باشند، که بر خاندان غربی «قارن» فهلوی همدان غالب شدند، ولی در عین حال به عللی معین با هم پیوند و آمیزش داشتند<sup>(۱)</sup>.

اما داستان «شیرین و فرهاد» ارمنی که در آغاز یاد کردیم همانا یک رویداد فرعی (Episode) دخیل در «خسرو و شیرین» نظامی است، فقط به لحاظ صوری و روایی می‌توان آن را اثری «پارسی» (پهلوی) برشمار آورد؛ چه این که متن اصلی آن علی‌التحقیق یک افسانه بابلی - آشوری متداول در بین ملل قدیم مشرق‌زمین بوده، که موسی خورنی (سده ۷ م) روایت پارسی «ارمنی» آن را گزارده، بعدها نسختی از آن محفوظ در «پرتوه» پارسی شهر «بَرْدَعَه» اَران به دست حکیم نظامی افتاده است. از جمله دلایل‌هایی که می‌توان بر پارسی بودن این روایت اقامه کرد، یکی همین شهر «بَرْدَعَه» (معرب «پرتوه») دارالملک ارمنستان ایران در عهد اشکانی، که نظامی «ز تاریخ کهنسالان آن بوم/ ورا این گنجنامه گشت معلوم» (ص ۱۴۲) و دیگر نام «فرهاد» است، که گذشت هم از دوره پارسیان نخستین بار آوازه یافته؛ بر روی هم، ما آن را یکی از روایات «گوسانی» عاشیق (= اشکانی)‌های آذربایجان ارزیابی می‌کنیم.

آیلرس که در رساله «سمیرامیس» خود اینهمانی «شیرین» ارمنی را با «نانایه» سومری، «شوملیا» کاسیایی و «ایشتار» بابلی پژوهیده، پس به طریق اولی با «آناهیتا» ایرانی و «شمیرام» فارسی همانستی می‌یابد، برای نخستین بار هویت اسطوری «فرهاد» کوهکن را نیز با خدای حکمت و دانایی «نبو» (Nabu) یا همان «ا / انکی» (Enki) بابلی، یعنی «تیر» (= عطارد) دبیر فلک ایرانی بررسی کرده است. گوید که چون فرهاد را مهندس و استاد فرزانه وصف کرده‌اند، این همان صفات «نینوس / Ninus» شاه آشوری در افسانه سمیرامیس - حسب روایت کتزیاس کنیدوسی - است، که صورت بابلی - آرامی آن

1. IRANICA (Twenty Articles), 1964, p. 188.



«اونس» (onnes) به معنای «صانع و هنرمند و استاد خردمند» باشد، و با خداوند حکمت و دانایی «ا / آنکی» اینهمانی می‌یابد<sup>(۱)</sup> (رش: تعلیقه <3>).

سومین ایزد بزرگ سومری «آنکی» خدای حکمت و نیز ایزد آب، که زمین را ساماندهی کرد و طرح‌های کلی عالم (پدیده‌های طبیعی و فرهنگی) را او در انداخت؛ سرچشمه خرد و دانایی و فرایندهای فرهنگی است، خدایان ناظر بر جهان - چنان که در افسانه «آنکی و نظم عالم» آمده - توسط او تعیین شدند. در این افسانه اشارتی به «دیلمون» (سرزمین بهشت) رفته است <7>، بدین که آنکی به «اوتو» (خدای خورشید) دستور می‌دهد تا آب پاک و صافی به دیلمون آورد؛ و همو کسی است که طرح استخراج «آب حیات» را از ظلمات سفلی درمی‌افکند، برای آن که «اینانا» (الاهه مادر) را بدان جان تازه بخشد. یکی از افسانه‌های سومری «اینانا و هموار کردن کوه ابیه / Ebih» است، آنکی در بارور کردن زمینها و پروارش گله‌ها نقش مؤثر دارد، رود «دجله» را از آب حیات بخش سرشار می‌کند؛ او ناظر بر «آبراهه» هاست، او باران زندگی بخش فرو می‌بارد، او «خانه ساز» هم هست و مدد رسان «بنای بزرگ» انلیل می‌باشد؛ و همو «سوموگان» (پادشاه کوهستان) را وامی‌دارد که گله را با علف سبز افزون سازد، چه او باعث «شیر» دهی آنهاست.

یکی از جمله صفات آنکی همانا «کوهستان حکمت» است، نیز موصوف به پادشاه «آب شیرین» (= آبزو) می‌باشد - اوصاف بسیار او در منظومه «نظم عالم» آمده - مزار او همان «آبزو / ابسو» (= آب شیرین) است، و همو در وجود «آب شیرین» متجسم باشد. آنکی «بخت» را بر کوهستان بزرگ سومر (ملک عالم) روا می‌دارد، و از اشعار مزبور برمی‌آید که آنکی بیشتر خویشکاری‌های ایزدان دیگر (مظاهر طبیعت) را بر عهده می‌گیرد. سومرشناس فقید ساموئل کریمر گوید: «تردیدی نباشد که سومریان، نخستین پدیدآورنده و فرگشت دهنده ادب حماسی در شکل شاعرانه (منظومه) بسی پیش‌تر از هندیان و یونانیان هستند...»؛ و همو آنکی را به مثابت «پوزئیدون / Poseidon» سومری دانسته است<sup>(۲)</sup>. بدین سان، با تدقیق و امعان نظر بلیغ در فقرات پیشگفته، اعمال «فرهاد»

1. *Semiramis*, pp. 43-44, 52.

2. *The Sumerians*, pp. 31, 118, 122, 140, 147, 154, 171-177, 183, 197.

حکیم چنان که نظامی در منظومه خود حکایت نموده، کمابیش با اوصاف یا اعمال ایزد «انکی» سومری مطابق می‌آید.

اما «نبو / نابو» (Nabu) بابلی ایزد - اختر «تیر» به معنای «خبردهنده» [همین‌جا معترضه‌وار بگویم که کلمه عبری - عربی «نبی» (= پیغمبر) از همین نام‌خدای بابلی فرا آمده] که در آشوری «نیمبو» و در صابئی «انبو» گفته‌اند؛ او را پسر بعل «مردوک» (= «اورمزد» ایرانی، «ژئوس» یونانی) دانسته‌اند، و در سرودها «نبو» را خردمند خدایان بابلی وصف نموده‌اند؛ چنان که در دوره اکادی (بابلی) پس از خدای زمینی «ایا/ انکی» سومری (پیشگفته) ایزد آسمانی «نبو» جایگزین او به عنوان «خدای قلم و حکمت» (که کتابت و فنون و علوم آدمی را بنیاد کرده) و «دبیر خدایان» در بغستان آنها شد، و با اختر «عطارد» (= تیر) اینهمانی یافت<sup>(۱)</sup>.

«نبو» خداوند کتاب و کتابت (به مفهوم قرآنی «کُتِبَ علی...» که نوعی «تنبؤ» باشد) بعدها ایزد پیشه‌ها و نوشته‌ها شد، در معبدش الواح مکتوب بدو نثار گردید؛ و همچون خداوند حکمت با ویژه کاری «شنیداری» در حُسن عقل و ذکاوت آوازه یافت، محبوبیت وی در عهد متأخر میان مردمان افزون شد؛ چنان که در تورات یهودان نامبردار است (اشعیا، ۱/۴۶) و چندین کوه و شهر به اسم او معروف گشته، گویند که برخی از تمائیل وی تا روزگار ما هم باقی است<sup>(۲)</sup>. برینکمان گوید اما در باب این که آداد نیراری (سوم) آشوری (۷۸۳-۸۱۰ ق.م) پرستش خدای بابلی «نبو» را در سرزمین خویش باب کرد، باید گفت که مالووان در کتاب «نمرود و بقایای آن» (ج ۱، ص ۲۶۰-۲۶۱) شواهد آغاز «نبو» پرستی را در کالاح (Calah) به اختصار بیان نموده، این که بنای یک معبد جدید از برای او در «نینوا» (موصل) نیز طی سلطنت همان آدادنیراری (سوم) آغاز شد و شالوده آن در سال ۷۸۸ و معبد در ۷۸۷ (ق.م) به انجام رسید. بنیان نظری «نبوپرستی» را در زمان آن پادشاه چنین دانسته‌اند که مادر او همانا ملکه «سامو - رامات» (سمیرامیس) یک

۱. تاریخ الحضارات القديمة (طه باقر)، بغداد، ۱۹۵۶، ص ۲۰۸-۲۱۰. / *Ancient Mesopotamia*

(Oppenheim), pp. 195, 231. / *The Greatness..* (sagges), pp. 326, 340.

2. *Dictionnaire des noms propres de la Bible* (Odelain...), paris, 1978, p. 272. / *The Greatness..*

(Sagges), p. 342. / *Ancient Mesop.* (Oppenheim), pp. 195, 231, 242. /

قاموس کتاب مقدس (هاکس)، بیروت، ۱۹۲۸، ص ۸۷۰-۸۷۱.

شاهزاده خانم بابلی اصل بود، هرچند که در این خصوص هیچ سند میخی وجود ندارد<sup>(۱)</sup>.

باری، «نبو» بابلی - آشوری به مثابت ایزد - اختر «تیر» (عطارد) با صفت «طوبشر» (= دبیر) همچون خدای کاتبان در ارمنی هم به صورت «تیری / تیگرو» با همان اوصاف که در ادب فارسی آمده: «اختر دانش، دبیر سپهر، کاردان فلک، مربی علماء و مشایخ و اصحاب قلم» آوازه داشته، چنان که گذشت او هم دارای معبدها و جایگاه‌های ویژه بوده است<sup>(۲)</sup>. اما مسائل کلامی و نجومی ایزد - اختر «تیر»، باورها و آیین‌های مربوط به او خصوصاً در ایران باستان کمابیش پیچیده و به گونه‌ای آمیخته است؛ چندان که نمی‌توان در بیان اوصاف یا اخبار آن به گزارشی مختصر بسنده کرد. از اینرو، راقم این سطور بیست و اند سال پیش، گفتاری مبسوط به عنوان «تیرمادی» نوشت<sup>(۳)</sup>، که اینک تنها گزینه‌های بس کوتاهی از آن مرتبط با مبحث حاضر به نقل می‌آرد.

### ۵. «تیر» مادی

- «تیر» (به معنای «تیزی» و «ناوک‌تیر») اخترایزد باران و دبیران، نام ماه چهارم در گاهشماری اوستایی نوین، و نیز نام ایرانی ستاره «عطارد» که دومین رونده آسمانی در دومین سپهر (از سپهرهای هفتگانه) در نزد پیشینیان است. یشت هشتم اوستا (- تیریش) تقریباً ربطی موضوعی با اخترایزد «تیر» ندارد، بل یکسره راجع است به ستاره بارانزای دیگر - «تیشتریه» که همانا شعرای یمانی (Sirius) باشد.

- فارسی باستان این واژه (- تیر) «تیگرا» ست، که در نوبکنده بیستون داریوش، نخست در نام «دجله»، سپس نام دژی (- تیگره) در ارمنستان آمده است. \* لیکن قدیم‌ترین ذکر «تیر» (Tir) اسم آخرین فرمانروای گوتی (کاسی کهن) در سرزمین بابل و عیلام (سده ۲۴

1. *Apollitical History of Post-Kassite Babylonia*, Roma, 1968, p. 217.

2. *Semiramis* (Eilers), p. 43.

۳. ماهنامه چیستا، سال ۳، ش ۱۰ / تیرماه ۱۳۶۵ (ص ۷۷۱-۷۷۷).

\*. در خصوص پیوند ارمنستان با رود دجله (که طی جستار حاضر هم در مظان امر قرار دارد) ایرانشناس شهیر فقید «ژوزف مارکوارت» کتابی نوشته است به عنوان: «ارمنستان جنوبی و سرچشمه‌های دجله» (براساس جغرافیاهای یونانی و عربی): *Südarmerien und die Tigrisquellen*, wien, 1930.

ق.م) «تیریگان» (Tirigan) که فقط چهل روز پادشاهی کرد [Cameron/ 46] فلذا کلمه «تیر» ظاهراً یک واژه اصالتاً کاسیایی باشد؛ آنگاه اسامی مرکب از این کلمه (مانند «تیرداد») جملگی «تیر» به مفهوم خداست.

- صورت خوارزمی آن «چیری»، و ارمنی «تری» آمده؛ استرابون در جغرافیای خود (ک ۱۱، ف ۱۴، ب ۸) همین واژه را به گونه «تیگریس / Tigris» (= رود دجله) و به عنوان یک واژه مادی یاد کرده؛ چنین نماید که واژه‌ها یا نامهای ارمنی «تیگران» و مانند آن، از همین «تیگره» کاسی - مادی فراجسته باشد. اما بازیافت مهم، علاوه بر نامجاهای «تیر» در ترکیب، این که نام کنونی شهر «شیراز» در فارس از اسم باستانی «تیرازیس» (مذکور در الواح تخت جمشید) فرآمده، که جزء اول آن همان نام ایزد «تیر» است؛ محققان بر این عقیده‌اند که «تیر» یک خدای غربی ایران بوده، آنگاه در عهد پسینی تدوین اوستا «تیشتر» شرقی جایگزین آن شده است.

- همان طور که پیشتر گذشت، ایزد «تیر» ایرانی با خدای «انکی» سومری و «نبو» بابلی منطبق است؛ گفتنی است که کوروش کبیر هخامنشی در منشور بابلی خود ایزد «نبو» (= تیر) و پدرش بعل «مردوخ» (= اورمزد) را یاد کرده، بدین که همواره دوستدار خاندان پادشاهی او بوده‌اند؛ و همان طور که آنها خدایان «آب و باران» بوده‌اند، نیز به کردار خداوندان حکمت و قلم و کتابت پرستیده می‌شدند، اخترایزد «تیر» (عطارد) ایرانی هم نه تنها تدبیرگر «آب و باران» بل همانا سرور آسمانی «دبیران و فرزندگان» بوده است؛ چنان که ابوریحان بیرونی در خصوص جشن باستانی «تیرگان» (= روز تیر از ماه تیر) از جمله گوید: «نام این روز تیرگان، همانا به نام عطارد - ستاره دبیران - است، که گویند هوشنگ (پیشدادی) آن را به نام برادرش کرد، و دهقانگری بهره او شد... (الخ)» [الآثار / ۲۷۱].

- نظر به اینهمانی «هوشنگ» ایرانی (ادریس) اولاً با «انکی» سومری و ثانیاً با «هرمس» (- عطارد) یونانی - که علامت خاص او «تیر» عطارد (= کادوسئوس) بوده -، آیین هرمسی (هوشنگی) در ایران همان جشن «دبیران» تیرگان باشد، که آن روز به ارباب «علم نجوم» هم اختصاص داشته است؛ و از آنجا که در روایات کهن بنای شهر «بابل» به هوشنگ پیشدادی نیز نسبت یافته، همین خود تأییدی دیگر بر تطبیق اینهمانی اسطوری

«انکی» سومری / «نبو» بابلی با «تیر» مادی است، که خداوندان دانایی و حکمت بوده‌اند. هم‌چنین در روایات قدیم فقرات چندی در تقابل دو ستاره بامدادی (- ناهید) و شامگاهی (- تیر) و تعامل بین آندو آمده، که بالجمله از حیث مسائل اسطوره‌شناسی مورد بحث ما قابل توجه و تفسیر است.

□

خلاصه و نتیجه آن که: این داستان‌ها چیزی جز تشبّه و تشبیه (= همانندسازی) کارهای شاهان زمینی به اعمال ایزدان / خدایان آسمانی نیست، یعنی همان اساطیر اولین که در بین ملل باستانی، مثل: ایران و یونان و روم رایج بوده و قرن‌ها تداول داشته است.

### ○○. یادداشت‌ها

<1>. خود شادروان «هانری ماسه» ایرانشناس نامدار فرانسوی، منظومه خسرو و شیرین نظامی را به فرانسه ترجمه کرده، بدین عنوان:

Nizāmi: *Le roman de chosroés et chirin*, traduit du Persan, par Henri Massé, Paris, 1970 (254 p.)

با مقدمه‌ای در احوال و آثار نظامی، و درباره داستان خسرو و شیرین از جمله متضمن این نکته که «شیرین» زن خسرو پرویز (چنان که «سبئوس» مورخ گوید) مسیحی و از خوزستان در جنوب ایران بوده، دیگر مقایسه این داستان با منظومه «ویس و رامین» فخرالدین اسعد گرگانی، و این که تصویر نظامی از خسرو پرویز هیچ همانند آن چیزی نیست که مورخان بدست داده‌اند.

<2>. درباره جزء وندی «شو» (-Shu-) که به مفهوم کلی و عام «اله / الهه» (ایزد) در نزد اقوام باستانی هندوایرانی و میانرودانی مشترک بوده، در مورد نامزند «سومر» هم که وجه کهن آن «شومر» (Shumer) است، ما بدین نگره یا گمانه - حسب قیاس - فرارس شده‌ایم که «شو» (= خدا) + «مر» (= انسان) و بر روی هم به معنای «آدمهای خدا» (= عباد الله) باشد. سومریان نخستین قوم شناخته شده در میانرودان از اعصار ماقبل تاریخی، بانی تمدن بشری که گویند منشأ آنها کوههای شمالی آنجا (جبال آرات و ارمنستان جنوبی - سرچشمه دجله) بوده، نژادی غیرسامی داشتند و زبان آنها نیز غیراکادی باشد. نگره‌ای دیگر - اخیراً - منشأ سومری را به فرهنگ دیرین دره سند یا جنوب بلوچستان مربوط می‌داند، که این فرهنگ با تمدن دراویدی‌های هندویی ماقبل آریایی (هرآپه) اینهمانی می‌یابد؛ نگره پیوند قومی میان سومریان و هراپیان به ویژه از اینرو جلب توجه می‌کند، که مناسبات زبانشناسی میان گویش‌های سومری و دراویدی مشهود است. شواهد دیگر درباره بنمایه‌های مشترک فرهنگی و روابط تجاری بین سرزمین‌های دو قوم مزبور طی هزاره سوم (ق.م) وجود دارد، که نمودهای دیگر از فرهنگ هندی در «اور» سومری و «شوش» ایلام مؤید این نظر است؛ هجرت دراویدیان از طرف مشرق به میانرودان جنوبی نظر به منشأ مشترک با سومریان، بایستی از طریق غیر بحری - یعنی - هم از دره‌های کوهستانی صورت پذیرفته باشد<sup>(۱)</sup>.

1. *Ancient Mesopotamia*, pp. 49-51/ *The Greatness* pp. 32-34.

اما این که نامزند «شومر / سومر» (Su-mar) با نامخدای «شوملیا / هوملیا» (Humalia) و نیز با نامخدا - نامجای «شوشین / Shu-Shin» (شوش) وجوه لغوی مشترک دارند، نظر به آنچه پیشتر گذشت (شوملیا = الاله جبال) در مورد «شوشین» ایلامی نیز - که تاکنون وجه تسمیه صحیح آن تحقیق نشده - می توان گفت: «شو» (= الاله) + «شین» (= حیة / مار) بر روی هم «شوش» (شوشین) به معنای «ایزدمار» (= حیة حوا) و همانا خود به مفهوم «حوا» (- أم البشر) و مادر حیات باشد. [رئس: *تعليقات الآثار الباقية* (طبع اذ کائی)، ص ۵۴۱-۵۴۲].

>3<. «نینوس» (بانی «نینوا») و همسرش «اشمعرم» (بانی «سامرا») که اولاً نامکس «نینوس» (Ninus) و نامجای «نینوا» (Nineveh) آشوری هر دو با پسوند اتصاف (-Us/ve/wa) منسوب اند به «نین» (Nin) سومری، که وجه مخفف از «اینانا / Inanna» (الاله ماه) و «ناننا / Nanna» (اله ماه) سومری، چنان که «سین» (Sin) سامی در میان اکدیای خدای «ماه» بوده است. در عین حال که «سین» (= قمر / ماه) اسم ذات است، چنین می نماید که «نین» (= قمر / ماه) اسم معنا باشد؛ یعنی «خدای ماه» که از باب اطلاق خاص بر عام نیز به مفهوم مجرّد «خداوند» آمده است، چنان که در ترکیب اسامی مثلاً «نینازو / Ninazu» (Nin+ azu) «نین» به مفهوم «ایزد» و «آزو» (= پزشک) بر روی هم به معنای «ایزد پزشکی» باشد<sup>(۱)</sup>. ناننا / نین (- خدای ماه) سومری و معبد آن در «اور» (Ur) همتای «سین» (- خدای ماه) آشوری که معبد آن در «حران» بوده، همان با آن «نین لیل» (Ninlil) باشد که سایه او «انلیل» (Enlil) مشهور نهایتاً در سیمای زینه اش (- اینانا) با «ایشتار» (Ištar) همانندی پیدا کرده، «نینورساگ» (- الاله مادر) هم از آن ریشه و همانا «نینورتا / Ninurta» (- نمرود) فرمانروای خدایان (- خدای جنگ) به عنوان نخست زاده «انلیل» آوازه بزرگ یافته است<sup>(۲)</sup>. نینوس (Ninos) بدین سان وجهی از اسم «نینوی» (Nineveh) همانا مبین امپراتوری «آشور» باستان

1. *Ancient Mesopotamia* (Oppenheim), P. 195./ *The Creatness that was Babylon* (Saggs), pp.

57, 330, 460./ ۸۸ ص ترجمه هوشنگ مهدوی، ص

2. *The Greatness that was Babylon* (Saggs), pp. 55, 57, 133, 273, 330./ *Ancient Mesopotamia*

(Oppenheim), p. 195./ *Mesopotamian Elements..* (Widengren), p. 21.

است، نامجای نینوا بازگرد به عهد نارام سین (یکم) اکدی (۲۲۹۱-۲۲۵۵ ق.م) و پیوسته با پرستش «ایشتار» باشد، که در دوره فرهنگی عمارنه حتی در مصر مشهور بود؛ و از زمان شمشعی اداد (یکم) آشوری (۱۸۱۴-۱۷۸۲ ق.م) نامخدای «انا/ Ana، ایشتر/ Ištar، اینا/ Ina» به صورت «نینوا» (Ninu-wa) درآمد؛ چه اسم سوباری «نینوا» هم از برای ایشتار، در الاهیات اکادی با «ایشتار» سامی یکی باشد؛ و درگوش میتانی هم بمانند متون لاگاش، این اسم به صورت شهر «نینا» (Nina) یاد شده است. پیشتر گذشت که آشور نصیر پال (دوم) آشوری (۸۵۸-۸۸۳ ق.م) در نینوا کاخی بساخت و معبد ایشتار را بازسازی کرد، آنگاه سناخریب (۷۰۴-۶۸۱ ق.م) حدود سال ۶۸۱ نینوا را بازسازی کرد؛ اکنون تپه باستانی در «کویونجک» نزدیک موصل (عراق) و قبر «نبی یونس» همانا آثار باقیه از نینوای قدیم است، که در سال ۶۱۲ ق.م سپاهیان «ماد» پس از براندازی امپراتوری تجاوزپیشه آشور، آنجا را ویران کردند و خاکش را به توبره کشیدند و ثروت آن را به هگمتانه (همدان) منتقل نمودند. اما داستان «یونس نبی» که همانا وجهی از اسم «نینوس» (نینوا) می باشد، در روایات یهودی و مسیحی به عنوان «یونس بن متی» بسیار معروف است، این که گویند پس از سلیمان بر اهل «نینوی» (که همان موصل است) مبعوث شد، ولیکن او را دروغ دانستند و از آنجا بیرونش کردند و حکایت بلعیدن ماهی او را مشهور است.<sup>(۱)</sup> پیشتر گفته شد که «نینوس» شاه به گونه نمادین مبین دولت «آشور» است، چنان که افلاطون «پیدایی دولت آشور را به دست نینوس» یاد کرده<sup>(۲)</sup>؛ و نیز اتفاق مورخان قدیم بر این است که نینوس همان «نمرود» باشد، حسب این که گذشت اسم «نینورتا» (نمرود) نظر به اینهمانی شان رهنمون بدین است که خود «نمرود» (نینوس/ نینورتا) هم به وجه دیگر مبین «آشور» باشد. اما اصل و منشأ این خبر و نظر مورخان قدیم - از افلاطون تا بیرونی - همانا کتاب «کتزیاس/ Ktesias» کنیدوسی پزشک نامدار اردشیر دوم هخامنشی (۴۰۴-۳۵۸ ق.م) است، که تاریخ آشور و ایران باستان را حسب روایات

1. *Ancient Mesopotamia* (Oppenheim), p. 402./ *SEMIRAMIS* (W. Eilers), Wien, 1971, 99. 13, 23, 28, 29.

۲. مجموعه آثار افلاطون، ترجمه محمدحسن لطفی، کتاب قوانین (۶۸۵)، ص ۲۱۰۸.



منقول در آن زمان نوشته؛ از جمله «نینوس پادشاه آشور و زنش «سمیرامیس/ Semiramis» را همعصر با زردشت پادشاه بلخ یاد کرده، که به سرزمین ماد لشکرکشی می‌کنند و سراسر ایران و کشورهای آسیا را می‌گشایند. قصد کنزیاس از نقل چنان روایت سامی (آشوری) دگرسازی شخصیت تاریخی پادشاه ناماور ماد «هووخشتره» فاتح نینوی و ساقط کننده دولت آشور، آن هم در قالب بدلی «زردشت» پادشاه بلخ است؛ در این خصوص بهترین جستار جامع و محققانه، همانا از آن شادروان استاد پورداوود است، که هم بایستی بدان رجوع کرد<sup>(۱)</sup>. [تعلیقات الآثار الباقیه، ص ۵۳۲-۵۳۳].

4> «دیوار مادی» (Median wall) که نخستین بار سردار معروف یونانی، گزنفون/ Xenophon (۴۳۰-۳۵۵ ق.م) از آن در گزارش لشکرکشی خود (سال ۴۰۱ ق.م) یاد کرده، گوید که از آجرهای پخته با قیر طبیعی ساخته شده، بیست پا ستبری و یکصد پا بلندی و شصت میل طول دارد، و درست چسبیده به بابل است<sup>(۲)</sup>. بونوری (E. H. Bunbury) گوید که استرابون آن را «دیوار سمیرامیس» نام برده، که بین دجله و فرات همچون سدّی دفاعی در برابر تازش «ماد»ها و عربها ساخته بودند؛ بقایای آن امروزه هم حدود ۵۰ میل در بالای بغداد (روی به فرات) نمایان است، عربها آن را «خَلو» یا «سدّ نمرود» نامند؛ ولی این دو یکسره با هم متفاوت‌اند، بی‌گمان دیوار سمیرامیس و سدّ نمرود یکی نیست؛ چه دیوار مادی به قول گزنفون از آجر بنا گردیده، در حالی که سدّ نمرود از ریگ (خاک ماسه) ساخته شده است<sup>(۳)</sup>.

5> وجه تسمیه «شمیران» (= سردگاه / سرماجای / سردسیر) از جمله در کوهپایه البرز، در قبال «طهران» (= گرمگاه / گرمسار / گرمسیر) چنان که گذشت از آنرو که گونه‌ای از صورتهای «شمیلان / شمیران / شمیرم / سمیرم» بضبط آمده، حسب آن که جزء اول «شمی / سمی / زم» (= سرد) در کلمه «زمستان» هم برجاست، یعنی سردگاهان / برف گاهان؛ و در زبان سانسکریت / هندی باستان کلمه «هیما» که اسم کوه هیمالیا از آن ترکیب یافته (در تبدل جاری و مشهور «ه» ودایی به «س» اوستایی یا

۱. یسنا (جزوی از نامه اوستا)، ج ۱، تهران، ابن سینا، ۱۳۴۰، ص ۸۱-۹۱.

2. ANABASIS (The Persian expedition), tr. By R. Warner, Penguin Books, 1965, pp. 45, 79.

3. A History of Ancient Geography, 1883/1959, vol. I, pp. 371-372.

بالعکس) همان «سیما/ سما/ زیما» (= سردی/ برفی) در جزء اول کلمه «شمیران/ سمیران» فارسی کهن باشد؛ چه «هیما» (hima) ایرانی و هندی باستان، «himes» لاتینی (= برفین)، «زیا» اوستایی نوین (= زمستان)، «زیماگ» اُستی، «زم/ زیمو» (= برف/ برفین) پهلوی، ژیام/ ژیم (= زمستان)، «ژمرن/ ژمرم» ارمنی (= زمستان/ فرا- زمستانی)، «زم» (= سرما) در ترکیب «زمهریر» (= سرمای زمستانی) و «زمستان» (= زم + پسوند زمان)، زمو (Zimo) که به صورت «دمه» (dama) در عربی «دمق» (= باد و برف) متداول است<sup>(۱)</sup>. [رش: پژوهشهای ایرانی (ناموارهٔ دکتر محمود افشار)، ج ۱۳، سال ۱۳۸۱، ص ۲۸-۲۹].

در خصوص «هومایه» (همای/ خمانی) که یادکرده شد با «سمیرامیس» اینهمانی می‌یابد، آیلرس در جای دیگر «سوملیا/ Sumalia» ایرانی را با «هیملیا/ Himalaya» (الاههٔ درخشان کوهستان) یکی دانسته\*، که در لغات کاسیایی هم آمده<sup>(۲)</sup>؛ و جالب توجه آن که اسم یکی از ندیمه‌های «شیرین»، چنان که حکیم نظامی آورده: «همیلا» است:

«فرنگیس و سهیل سروبالا	عجب نوش و فلک ناز و همیلا»،
که او هم افسانه‌ای می‌گوید:	
«همیلاگفت آبی بود روشن	روان گشته میان سبز گلشن
جوان شیری برآمد تشنه از	
راه	بدان چشمه دهن کرد ناگاه»

1. *Grundriss der Iranischen Philologie* (W. Geiger-E. Kuhn), rep. 1974, B. I, ab. 1, pp. 13, 38, 100; ab. 2, pp. 18, 20, 91./ *Grundriss der Neupersischen Etymologie* (P. Horn), Strassburg, 1893, pp. 147, 203./

برهان قاطع (حواشی دکتر معین)، ج ۳، ص ۱۰۲۸، ۱۰۳۱ و ۱۸۰۰.  
 \*. باید گفت مفهوم معنی شناخت «سوملیا/ هوملیا» (= الاههٔ کوههای / چکادهای برفین) با خود «کوههای سرد و برفی» (= سردگاهان - برفگاهان، زمستانگهی) یکی است - یعنی: مجرد با مشخص هویت واحد دارد - و از دیرباز اسطورهٔ ملکهٔ سرما (ننه سرما) و پری برفین - که در این باب داستانها نوشته‌اند و اخیراً فیلمهای زیبا ساخته‌اند - با همان بانوی درخشان کوهستانها (شمیرام) اینهمانی داشته است.

2. *CSUCASICA* (her. von A. Dirr), Leipzig, Fasc. 5 (1928), p. 118.

[کلیات خمسه / ۲۱۰ و ۲۱۱]

استاد سعید نفیسی گوید: «شهر سمره / صیمره را در گلپایگان از ساخته‌های داراب (فرزند هُمای) دانسته‌اند، و ممکن است که برخی شهر «سامرا / سامره» عراق را هم از ساخته‌های هُمای / سمیرامیس / شمیران بدانند؛ چنان که در داستانهای ایران درباره هُمای گفته‌اند که او شمیران دختر بهمن بوده، و شهر «سمره» (صیمره / صیمره) یا «سامارای» هم منسوب به اوست.<sup>(۱)</sup>

6 >. نگاره بانویی که سبوی «آب» در دست دارد، که همان ایزد بانوی «آناهیتا»ست؛ احترام و تقدس عنصر «آب» در نزد ایرانیان هم از دیرباز مشهور است، و در این باب کتابها و رسالات متعدّد نوشته آمده، حکمت‌ها و روایت‌ها نیز گفته‌اند. به طور کلی، ایرانیان باستان آب را «طاهر» (= پاک) می‌دانستند، و از اینرو آن را به هیچ چیز پلیدی آلوده نمی‌کردند؛ ولی پس از اسلام آب را نیز «مطهر» (= پاک کننده) دانستند، و بخصوص شیعیان آن را «مهر» حضرت فاطمه (ع) برشمردند، که خود جایگزین آن ایزد بانوی عهد باستان شده بود (فاطمه زهرا ترجمه کلمه آناهیتاست، چه زهرا و زهره نیز مفهوم معنی شناخت همان کلمه است). باید افزود که اعتقاد به ایزدبانوی «آناهیتا» در نزد شیعیان ایرانزمین بر دو وجه استمرار یافته است: یکی از لحاظ سنن مذهبی در شخصیت «بانوی دو جهان» یا حضرت فاطمه زهرا (علیها السلام) و دیگر به لحاظ سنن ملی در وجود «پیرزن» افسانه‌ای که معبر از «سپنته ارمیتی» (سپندارمذ / اسفند) بانوی زمین و یکی از امشاسپندان می‌باشد.<sup>(۲)</sup>

7 >. دیلمون / تیلمون (Dil/Tilmun) که آن را با جزایر «بحرین» در جنوب خلیج فارس برابر دانسته‌اند، نخستین ذکر آن در گِل نبشته‌های تصویری عصر آغاز نگارش «اوروک» سومری رفته؛ سپس در جایگاه باستانی «جمدت نصر» (ح ۳۰۰۰ ق.م) و در دوره سلالة «لاگاش» (سده ۲۵ ق.م) از دیلمون یاد گردیده، این که کشتی‌ها از آنجا به عنوان باج سرزمین‌های خارج (واقع در خلیج فارس) چوب می‌آورده‌اند؛ و آنها از

۱. تاریخ اجتماعی ایران، ج ۱، ص ۱۸۰، ۱۸۲ و ۱۹۵.

۲. رش: فرهنگ مردم همدان، دانشگاه بوعلی، ۱۳۸۵، ص ۳۴۴ و ۳۹۱. فصلنامه میثاق امین (قم)، ش

۶ / بهار ۱۳۸۷، ص ۳۶.

جمله «مگن / مکن / Makkān» (ساحل عمان) و «ملوخه / Meluhhe» (ساحل بلوچستان) بوده‌اند، که در نویکنده سارگون اکادی (به سال ۲۳۷۰ ق.م) آمده است وی به مصر و حبشه و حتی هند لشکرکشی کرد، و در آب سواحل «دریای پایین» (= خلیج فارس) سلاح خود را شست؛ چه این که بیست و دو پادشاه بر ضد او اتفاق کردند، لیکن وی آنها را شکست داد و شهرهاشان ویران کرد. قدیم‌ترین اسناد (حدود نیم‌گاه هزاره سوم ق.م) حاکی است که بین «سومر» و دیلمون یک رشته روابط تجاری منظم برقرار بوده، و مهم‌ترین کالاهای وارداتی مس و احجار کریمه و عاج یاد گردیده، که اینها جملگی از آثار عصر مفرغ در بحرین می‌باشد؛ کلاً از آثار باقی برمی‌آید که هم از دیرباز روابط تجاری بین هندوستان و میانرودان، خواه از طریق دریا و یا راههای زمینی دایر بوده، منازل تجاری هم به طور عمده همانا دیلمون و مگن و ملوخه می‌باشد. اشارت‌های پسینی (اواخر هزاره سوم و اوائل هزاره دوم ق.م) راجع به تجارت گسترده در دوره اکدی، مبین آن است که شهر «بحرین» مرکز دیلمون بشمار می‌رفته است. پس از آن (از اواسط هزاره دوم ق.م) ظاهراً بر اثر مهاجرت اقوام هندوایرانی به نجد ایران، تجارت با دیلمون دستخوش رکود گردید، خصوصاً با ورود کاسیان به میانرودان و برقراری حکومت ایشان در «بابل» دیگر چندان ذکری از آن سرزمین به میان نمی‌آید.

ساموئل کریمر (سومرشناس فقید) یاد کرده است که در پایان عصر «سومر» قدیم، اسم دیلمون بیشتر در ارتباط با موضوعات «قدسی» به میان می‌آید؛ چنان که در اسطوره معروف «گیلگمش» و طوفان «نوح» یاد گردیده، چون آن سرزمین در نظر سومریان مکانی مقدس بوده (که کهن‌ترین تمدن‌ها در آنجا پدید آمده) اشعار بسیاری در وصف آن سروده‌اند؛ چنان که مثلاً در افسانه «انکی» (Enki) خدای «آب» سومری، به گونه‌ای مه‌آلود از سرزمین بهشت (دیلمون) سخن کرده می‌شود، که بسا موهم به اینهمانی آنجا با «هند» باستان است - سرزمینی «پاک و پاکیزه و روشن، سرزمین زندگانی» که هیچ نه بیماری و نه مرگ در آن شناخته است. باید گفت که اندیشه هر بهشتی (- باغی با ایزدان) ریشه در اساطیر سومری دارد...، دیلمون بهشت سومریهاست؛ چنان که بابلیان هم آن را باور داشتند: جایی سرسبز و خرم در مشرق

زمین که چهار رود جهانی - از جمله دجله و فرات - در آن جاری است، سرزمین بهشت آسای ایزدی که خورشید از آنجا برآید - یعنی مشرق - و در ادبیات سومری هم از زبان «انکی» (خدای حکمت) قایق‌های دیلمون و مگن و ملوخته یاد گردیده است؛ و نیز از دریای فراخ [قس: دریای «فراخکرت» اوستایی] که دیلمون با انبوه درختان پر بار در آن قرار دارد.

کریم‌ر گوید که بیشتر دانشمندان دیلمون را با بحرین در خلیج فارس اینهمانی کرده‌اند... ولی به عقیده من آنجا در هزاره سوم (ق.م) با سرزمین هند و پاکستان - که شامل «هراپه» یا دره «سند» است - پیوسته می‌باشد؛ زیرا دیلمون جایی است که (حسب روایت سومری) آفتاب از آنجا برآید - یعنی مشرق، و این با موقعیت بحرین در جنوب جور در نمی‌آید، بلکه دیلمون با «سدار» زمین (CedarLand) در مشرق مطابق است؛ و این بنا به توصیف و بر طبق روایات شرقی همان «بهشت» است، که سرسبزترین و حاصلخیزترین و پرنعمت‌ترین سرزمین‌ها می‌باشد.\*

# . see: *The Sumerians* (S. N. Kramer), Chicago, 1963/1972, pp. 53, 61, 147-148, 164, 176, 281f./ *The Greatness That ...* (H. F. Saggs), London, 1962, pp. 54, 102, 272-274, 418./ *IRAN* (J. B. I. P. S.), vol. III, 1965, pp. 1-8 (مقاله «مالوان» با نقشه‌ها)

و نیز، نک: مقاله کامیار عبدی به عنوان «دیلمون، مگن و ملوخته» (در) *مجله باستانشناسی و تاریخ*، سال ۵، ش ۲/ بهار و تابستان ۱۳۷۰، صص ۲۶-۳۷.